بازدید شد
۱۳۸۵

۱۳۸۷/۹/۲۱
اسکن شد

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب گوهر شب چراغ
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۳۸۹۷
شماره ثبت کتاب
۸۷۰۸۹

بازدید شد
۱۳۸۵

۰٤
۱۳۸۷/۹/۲۱
اسکن شد

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب گوهر شب چراغ
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۳۸۹۷
شماره ثبت کتاب
۸۷۰۸۹

بازرسی شد

١٢٨٧
٨٧٠٨٩

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة می‌گوید بنده ضعیف میرزا حسن بن الحاج میرزا علی بن میرزا آقاسی بن میرزا محمد بن عبداللطیف بن میرزا ابراهیم بن میرزا رفیع بن میرزا مسعود بن میرزا صدرالدین بن میرزا نظام الدین بن میرزا اسلمان بن خواجه میرزا علی بن خواجه میرزا مسعود [illegible] الانصاری

خواجه کمال الدین بن خواجه جلال الدین

از عهد صباوت تا این عهد [illegible] که عقد سنین بثلث و ثلثین رسیده شبی راحت نغنودم و دمی استراحت ننمودم تا مصائب گوناگون که بالاف مراتب و مراحل فزون از حد تحمل بود مدارک و قوای ظاهر و باطن را بالمرة ربود و از اثرش فراموشی و نسیان که آفت علم است [illegible] افزود برای انصراف اندیشه از حملات افواج هموم و لطمات امواج غموم در ایام ادبار [illegible] با نتقاد اشعار مقتضی حال و شواهد کلام و لطائف مقام [illegible] انتخاب نمود و چند ساله را که بسختی میگذاشت قرب صد هزار بیت از افکار عرب و عجم و عاربه و ابکار خاطر شارقه و مغاربه با تمثیل معانی متقاربه نگاشت و در اوراق پراکنده گذاشت و بجواهر ابیات و اخبار و حکم و امثالش مزین داشت تا این اوقات همت بر تدوینش گماشت و هرچند آدمی بالطبع مشتاق و متلون است و خواهد از شعری بافسانه و از لطیفه بترانه و از آیتی بروایتی و از حکمتی بحکایتی و از حالتی بحالتی منتقل گردد و التزام سخن بیک نظام حلاوت و طلاوت را از کلام میبرد و نگرنده را ملالت و نگارنده را کسالت میآورد اما چون غرض تسهیل امر کتاب و تحصیل شعر از هر باب بود رفع کلفت خواهندگان را بر طرز و [illegible] خوانندگان اختیار نمود امید است ناظران خورده نگیرند و عذرم بکرم بپذیرند زیرا شداید ایام و مکاید انام بنیان ذهن قویم را مختل و ارکان طبع مستقیم را متزلزل ساخته بود با این همه

بدانی چو نیکو در این بنگری که جان کنده‌ام تا تو جان پروری

۱۲ شوال ۱۳۲۰

[illegible]

و چون [illegible] گوهر شبچراغی گرانمایه است که هیچ مقوّمی از بها نتواند نمود و بزرگانی که سخنان نیک از اندیشه دل بزبان آورده اند عمر خود در آن بکار برده و این بنده نیز بیست سال شبها بروشنی چراغ گوهرهای شب چراغ امثال را برچیده و گرد آورده و در این مجموعه ها بیادگار گذارده‌ام از این رهگذر مناسب دانستم نام این کتاب را [illegible] گذارده

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ای بزرگان دانشمند که بعد از بنده این مؤلفات را بنگرید بر بنده خورده مگیرید چه با زحمت و محن بیشمار که هر روز چون صفر یکی پهلوی شمار بگذارند [illegible] روزگار یک بهزار میشد چند سال گذشت و مسودات این اشعار را تار عنکبوت نشست و روزگار مجالم نداد که عشری را بیاض آرم تا این ایام یکی از صاحبنظران را اتفاق نظر افتاد بجهد ایستاد و بر زنده داشتن نام بزرگانی که تراوش طبعشان در مجموعه منظوم بود این پیرمرد مرده را بازداشت و چون گفته اند

عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان آواز

ندانستم چه اعجازی در انفاس عیسویش بود که در آن دم نتوانستم بلا و نعم دم زنم و تسلیم شده جز بقلم زدن شب و روز بکاری دیگر نپرداختم و با همه شداید [illegible] سوز از ابر رحمتی مقدم ساختم و از افضال [illegible] مدد غیبی راه امیدی نمی‌بینم که این خدمت را بتوان انجام داد چه دریائی بی کرانه است و نیک تامل شود اسلوب این کتاب غیر از طرز ادبیات عرب یا تذکره های عجم است که منتخبات بدیعه هر شاعری را با انتقاد و انتقال کنند بلکه بترتیب معانی و مضامین متفرقه مختلفه هر فرد شعری از غزلی یک بیت نگارش میرود که شاید غزلی یا قصیده یا قطعه‌ای جدا جدا افتاده که در سی باب نوشته میشود هر شعری بتناسب مقامی آنگاه صد و پنجاه هزار بیت گلچین از دو کرور اشعار عرب و عجم را تجزیه نمودن و هر بیتی را با وقتی که بعضی مضامین پارسی را پهلوی اشعار عربی بنشیند تا توافق یا تقارب معنی با یکدیگر داشته باشند برای رعایت این نکته چه اندازه وقت میخواهد به بحث ها و سختی های دیگر بگذر و مشکل تر آنکه غالب از ابتدا آغاز انتخاب فقط برای یادداشت خویش فراهم آورده و نگاشتن نام شاعر را بر خود التزام نکرده بود [illegible] بزحمت افتاده که برای هر شعری چندین کتاب و دیوان را از آغاز تا انجام [illegible] تا نامش را جسته [illegible] الحق [illegible] کاریست اما چون فرمان دوست را سر اطاعت فرود آورده‌ام

کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جانی دیگر است

از امید های [illegible] فرد [illegible] روشنی بخش است که ان شاء الله [illegible] بانجام این خدمت موفقم میدارد و چندان عمر بخشد که ده مجلد ذیل را بیاض آرم اما بطبع رسیدنش را [illegible] دل است و کاوه [illegible] کوه است [illegible]

توحید و مناجات	[illegible]	اخلاق و سلوک و مجاهدات	عشق و [illegible]	[illegible]	اوصاف و [illegible]	امثال و [illegible]	ترغیبات و [illegible]	ترجیبات و [illegible]	اشعار و [illegible]	بدایع و [illegible]	[illegible]

چون در [illegible] بالجمله گویند ترقی علم است هرچه بنگرم در یازده سال [illegible] با همه مصارفی که [illegible] برای معارف میان [illegible] دانایان علوم ادبیه [illegible] کتاب پارسی و عربی طبع نشده باز اگر نسخی هست از عهد بربریت دوحش قدیم کهنه پرستان گشتی مانده [illegible] روان های شهوت آمیز و فتنه انگیز ستیزه اموال و مفسده احوال [illegible] که جز قاپیل [illegible] و تبدیل اخلاق نجیبه ایران باطوار عجیبه اروپائیان نتیجه ندارد گاهی بالاصاله و گاه در ذیل جراید منطبع میشود فرضا کجا خواهد در ایران کتابی طبع نماید از فضلای قدیم را نداریم که اشعار عرب را بنگارد یا غلط‌گیری نماید اصفهان هم مطبعه خوبی ندارد [illegible] از شدت رنجوری و پیری و گرفتاری زیاد و دوری از اولاد و [illegible] توانائی سفری مختصر را ندارم [illegible] و این روح [illegible] بوده که روزگار سینه آزادگان را [illegible] چاک چاک و ای [illegible]

۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست کتاب توحید صفحه ۱۸

باب در توحید از صفحه ۱۹
فصل در مناجات ۶۸
باب در نعت کلام الله ۷۴
باب در نعت حضرت رسالت صلعم ۷۶
فصل در معراج ۱۰۰
باب در مدح حضرت امیرالمؤمنین ع ۱۰۶
فصل در مدح اهل بیت علیهم السلام و ائمه اثنا عشر ۱۲۴
فصل در مدح [illegible] حضرت حسنین علیهما السلام ۱۳۶
حضرت امام حسن و حضرت سید الشهداء علیهما السلام
فصل در مدح حضرت امام سجاد ع ۱۴۲
فصل در مدح حضرت امام باقر ع ۱۴۵
فصل در مدح حضرت امام جعفر صادق ع ۱۴۶
فصل در مدح حضرت امام کاظم ع ۱۴۹
فصل در مدح حضرت امام رضا ع ۱۵۰
فصل در مدح حضرت امام محمد تقی ع ۱۵۳
فصل در مدح حضرت امام علی النقی ع ۱۵۷
فصل در مدح حضرت امام حسن عسکری ع
فصل در مدح حضرت صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه ۱۶۶
فصل در مدح حضرت حمزه سید الشهدا ۱۷۰
فصل در مدح [illegible] امام ۱۷۲
فصل در مدح [illegible]

۱۲۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم

11

فهرست کتاب [illegible] صفحه ۱

باب [illegible] در توحید از صفحه ۱۹
فصل در [illegible] ۶۸
باب در [illegible] ۷۳
باب در صفت حضرت [illegible] ۷۶
فصل در معراج ۱۰۰
[illegible] در مدح حضرت امیرالمؤمنین ۱۰۶
فصل در مدح اهل بیت [illegible] ۱۲۳
فصل در مدح [illegible] حضرت [illegible] ۱۲۶
فصل در مدح حضرت [illegible] ۱۲۹
فصل در مدح حضرت امام [illegible] ۱۳۰
فصل در مدح حضرت [illegible] ۱۳۳
فصل در مدح حضرت [illegible] ۱۳۹
فصل در مدح حضرت امام [illegible] ۱۴۰
فصل در مدح حضرت امام [illegible] ۱۴۳
فصل در مدح حضرت امام [illegible] ۱۴۷
فصل در مدح حضرت امام [illegible]
فصل در مدح حضرت [illegible] ۱۴۶
فصل در مدح حضرت [illegible] ۱۶۰
فصل در [illegible] ۱۶۱
فصل در [illegible]

۳۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون

[illegible] الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم

هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون

هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم

بسم الله الرحمن الرحیم

مطلع دیباچه صنع قدیم — هر مصرع از ... الله رازی است

توکلت علی الحی القیوم

انوری
(آنکه بر لوح زبان‌ها حرف اول نام اوست — آن همی گوید الله وان خدا آن تنگری)

نظامی
خرد هر کجا گنجی آرد پدید — ز نام خدا سازد آن را کلید
مثله (نشان شریعت بیاید داد و نامه ...)
(در بسته را از که جوییم کلید)

شیخ نظامی گنجه‌ای از زهاد و اهل قناعت زمان خود ... و در گنجه اقامت فرموده و از جوانی راه عبادت و ریاضت گرفته
و مخزن الاسرار را بنام بهرامشاه ... فرستاده ... پنج هزار دینار زر ...
بابی ... تحف و ... فرستاده و خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و هفت گنبد و اسکندرنامه ...
هر یک با سته‌های ... گوهر افشانی ... گذارده وفات در پانصد و نود و شش
مقبره او در گنجه زیارتگاه خاص و عام است

لبید بن ربیعة
(الا کل شیء ما خلا الله باطل) و کل نعیم لا محالة زائل

لبید بن ربیعه از شعرای جاهلیت است و در ... اسلام ... و عمری دراز یافته و گویند صد و چهل سال داشته

فی الکشکول
(در هر چه بنگری نظر از روی عبرتی — در روی مشرح آیت توحید صد دلیل)
(بگذر تو از دلیل و بمدلول راه بر — او را از او شناس نه از بحث و قال و قیل)

حسن لطف الله رازی صاحب تذکره هفت اقلیم زمان شاه عباس اول بوده بهندوستان رفته و در سلطنت همایون و اکبرشاه ... بوده

ای نام تو زیب دفتر علم و عمل — وی یاد تو روح قوت ابیات و غزل
یکنقطه ز نعت بهشت ترجیحات — یکحرف ز انشاء جحیم تو اجل

(تبارک الله من لا عقل یدرکه — ولا تصوره الاوهام والفکر)

من الحدیقه
(با حدوث سمات و نقص جهات — کی توان گفت نعت ذات و صفات)
(او از آن برتر است و عالی‌تر — که بوصفش نطق زنند بشر)

جامی
(عالم بجز از اشارات آثار ذات — غافل ز جهان که دشمن است ...)
(دریا بوجه خویش موجی دارد — خس پندارد که این کشاکش با اوست)

(تجلیت للاکوان خلف ستورها — فنمّت بما ضمّت الیه الستائر)

للشیبانی
(جانک فی ... الحقائق ... — ولیس لالاحوالک ...)

مولوی
(روز روشن هر که او جوید چراغ — عین جستن کوریش دارد بلاغ)
(تو بگوئی ای ... گواه — گویدت ای کور از حق دیده خواه)
(در میان روز گفتی روز کو — خویش رسوا کردن است ای تند خو)

حکیم سنائی غزنوی اول از شعرای ... معروف ... و حدیقه را بنام بهرامشاه غزنوی گفته ... باستقبال ...
و ... سال ... وفاتش در پانصد و ... هجری

من حدیقه
(کفر و دین هر دو در رهش پویان — وحده لا شریک له گویان)
(ذات او در وصف ... — نطق تشبیه و خامشی تعطیل)
(عقل در راه او ... صفتش)
(لیک عاجز ... سر نکشد) (چون تو در علم خود زبون باشی — عارف کردگار چون باشی)
(هر چه آن نقش علم و معرفت است — آن همه کفر عالم صفت است)
(برتر از عقل و وهم و حس و قیاس)
نیست خاطر خداشناس ... عقل ... فضل حق ...
عقل عقل است و جان جان است او — آنچه او برتر است آنست او
(پاک از آنها که غافلان گفتند)
(پاکتر زانکه عاقلان گفتند)
(نور خورشید در جهان فاش است — آفت از ضعف چشم خفاش است)
(آنچه پیش تو بیش از آن ره نیست — غایت فهم توست الله نیست)
(ذات او سوی عارف دانا — برتر از این و کیف و از بل و لم)

(روی عن الامام الرابع ع کلمات تیز توه باو داکم فی ادق معانیه

(فهو مخلوق ستکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار تتوهم ان لله زبانیتین کمالها) ...

افضل الدین الکاشی از بزرگان علما است که خواجه طوسی او را ستوده و افضل الدین زمان محمود غزنوی [illegible]

(گفتم همه ملک حسن سرمایه تست — خورشید فلک چو ذره در سایه تست)
(گفتا غلطی زمان نشان نتوان داد — از ما تو هر آنچه دیده پایه تست)

(هیهات ان تصطاد عنقاء الهوا — بلعابهن عناکب الافکار)

(هر چه مفهوم عقل و ادراک است — ذات قدس او از آن پاک است — بوریا باف اگرچه بافنده — مو بصنعت حریر که بافد)

امام متقیان فرماید (الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون ولا یحصی نعمائه العادون ولا یؤدی حقه المجتهدون الذی لا یدرکه بعد الهمم ولا یناله غوص الفطن الذی لیس لصفته حد محدود ولا نعت موجود ولا وقت معدود ولا اجل ممدود)

نظامی (برتر منزل اندیشه تا بتو نرسید بدو رایات الا بتو) اثبات تو کرده آسمان و زمین

باندازه فکرت ادراک است — بهر پایه رسد چندان رسد — که آن پایه را حد پایان رسید

(چه پایان پذیرد حد کاینات — نماند در اندیشه دیگر جهات)

سعدی نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم — نه در ذیل وصفش رسد دست فهم — درین ورطه کشتی فرو شد هزار

که پیدا نشد تخته بر کنار — محیط است علم ملک بر بسیط — قیاس تو بر وی نگردد محیط

(نه ادراک بر کنه ذاتش رسد — نه فکرت بغور صفاتش رسد — که خاصان درین ره فرس رانده‌اند)

بلا احصی از تگ فرو مانده‌اند (گر سالکی محرم راز گشت — ببندند بر وی در باز گشت)

(کسی را درین بزم ساغر دهند — که داروی بیهوشیش در دهند — ندیم اندرین صحن دریای خون

کز او کس برون نیامد ... یکی ره برون (همه هر چه هستند از آن کمترند — که با هستیش نام هستی برند)

مولوی ای برتر از وهم ... [illegible] ... بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

الفلسفة [illegible]

لابی العتاهیة وهو اسمعیل بن القاسم بن سوید بن کیسان اکثر اشعاره فی الزهد ونسبوه الی ... [illegible] و ابو العتاهیه در زمان مهدی و هادی و رشید بوده [illegible] الا انما کنا باند وان نبرادم خالد وبه قوم کان فیهم [illegible]

(فیا عجبا کیف یعصی الاله — ام کیف یجحده الجاحد) (و فی کل شیء له آیة — تدل علی انه واحد)
(و لله فی کل تحریکة — و تسکینة فی الوری شاهد)

۱۳۱۲

فی التوحید

لابن ابی الحدید و هو عز الدین عبد الحمید بن ابی حامد هبة الله بن محمد بن حسین بن ابی الحدید المعتزلی الاقطع ابن ابی الحدید از اجلای [illegible] تا انقراض دولت آل عباس یادگار روزگاران گذشته [illegible] و چون هلاکو بغداد را گرفت ابن ابی الحدید و برادرش [illegible]

(تاه الانام بسکرهم فلذاک صاح القوم عربد — و نجا من الشرک الکثیف مجرد الغرباء بغداد)

(یا وی الی العقل البسیط وکل معنی عنه یسند — لا لقد الا بوسی الکلیم ولا المسیح ولا محمد ص)

(کلا و لا جبریل وهو الی محل القدس یصعد — علموا و لا النفس البسیطة لا و لا العقل المجرد)

(من کنه ذاتک غیر انک واحدی الذات سرمد — فلیخسأ الحکماء عن حرم له الافلاک سجد)

(من انت یا رسطو و من افلاط بعدک یا مبلد — و من ابن سینا حین هذب ما اتیت به و شید)

(نظروا اضافات و سلبا والحقیقة لیس توجد — و رأوا وجوها و انما نفر الزمان و لیس تعقد)

(ما انتم الا الفراش رأی السراج وقد توقد — فدنی فاحرق نفسه ولو اهتدی رشد الابعد)

مولوی رومی قدس سره (ای برتر از زادات صد عز که به تنها وزرون تو در عالم هر روزی به یواری)

(هر قطره چو خورشید بگوید انا الحق — هر گوشه چو منصوری آویخته بر داری — این طرفه که از یکسو هر یک زنی مستنند)

(و این طرفه که از یکسو [illegible] هر شاخ و هر برگی [illegible] هر جزو عقل [illegible] بارش)

(گه از سر نشانی بدر میرید گریبان — عقل از سر به خویش انداخته و بستار — از عشق که عشق گردد [illegible] عقل گردد [illegible])

(جز عاقل و لا یعقل ... [illegible] (کفر و ایمان عاشق آن کبریا)

(مس و قراضه و بنده آن کیمیا) موسی و فرعون معنی را رهی — ظاهر آن ره دارد و این بی رهی (روز موسی پیش حق نالان شده

نیم شب فرعون هم گریان شده)

ابو نصر فارابی (اسرار وجود خام و ناپخته بماند — وان گوهر بس شریف ناسفته بماند)
(هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند — وان نکته که اصل بود ناگفته بماند)

(عباراتنا شتی و حسنک واحد — و کل الی ذاک الجمال یشیر)

(غزالی ای برون از بقا و در جهان تا چند کجاست — در جانی و گرام جایی که نیست)
(در ذات تو ره جا و جهت مشغول — از تو کجایی و کجایی که نیست)

کشتی در بحر قیاس شکست — وین دایره را انگیز بست — سعدوم هر آنچه هست ... [illegible]

افضل الدین کاشی
(نه عقل بکنه لایزال تو رسد — نه فکر بدان کمال تو رسد — وهم ار چه محیط [illegible] وقت نمیدیک — کی گرد سرادق جلال تو رسد)

جامی و هو عبد الرحمن نور الدین در اوایل هشتصد هجری بتحصیل ظاهری و باطنی پرداخته و هشتاد و یک سال زیسته و نزد سلاطین آل تیمور مقرب بوده و با امیر علیشیر دوستی بکمال داشته و معاصر شیخ ... شده ... و در سلطنت سلطان حسین بایقرا بدرود روزگار فرموده

(حرف الهی چو برآرد علم / زهره قلم را که کشد رقم / معرفت از جوید از این پرده بار
(شحنه غیرت کند شمشیر تیز / ... اندیشه ... / دست تبایت ز ... تیغ تیز
(حرف کمالش ز خطا کبریا / مهر زده بر دهن انبیا / با صفتش پرده نشیننده تو
(کورتر از چشم کج بیننده تو

مغربی کا ز رفتار ... از متأخرین قرن نهم بوده و مرید حاج میرزا ابو القاسم سکوت

(جمال خویش را تا جلوه داد آن شاهد یکتا / ز یک معنی پدید آمد هزاران صورت زیبا
(چو جان در تن بصورت گشته معنی مخفی و پنهان / چو پیدا گشت معنی ز صورت گشته معنی ظاهر و پیدا
(فروغ لم یزل در ... شد تا گوی افروزد / جمال بیجهت در شش جهت زان جهت آرا

(سبحان من تعالی الیه بوهم / من جلال وقدرة وسناء / فالذی ابدع البریة حقا / منه سبحان مبدع الاشیاء

(خواجه حافظ علیه الرحمه (مشوی واقف یک نکته ز اسرار وجود / گر تو سرگشته شوی دایره امکان را
وله ایضا (در کارخانه‌ای که ره علم و عقل نیست / وهم ضعیف رای فضولی چرا کند
وهم از رشحات افکار اوست / بلبل ز شاخ سرو بگلبانگ پهلوی / میخواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل / تا از درخت نکته توحید بشنوی

لعبد الله بن المعتز العباسی ... و قد ذکر نسبة ... فی مقام آخر ... ابی نواس حسن بن هانی
(تأمل فی ریاض الارض وانظر / الی آثار ما صنع الملیک / عیون من لجین ناظرات
(علی احداقها ذهب سبیک / علی قضب الزبرجد شاهدات / بان الله لیس له شریک

قریب بمضمون بیت آخر است فرد شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی رحمه الله
(برگ درختان سبز در نظر هوشیار / هر ورقش دفتریست معرفت کردگار
نقل است شیخ از معاصرین ... در حق شیخ ... بوده بعالم رؤیا دید که روحانیان مقام
قدس این بیت را ترنم ... و در کتاب مزارات شیراز نام سعدی را شیخ مشرف الدین
مصلح بن عبد الله شیرازی نوشته لکن ... از نژاد علما ... چنانچه خود فرموده
همه قبیله من عالمان دین بودند / مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
ابتدای تحصیلش در نظامیه بغداد نزد ابن الجوزی بوده و بعد مرید شیخ عبد القادر گیلانی شده و ... [illegible]

(مولوی / ای برون از وهم و قال و قیل من / خاک بر فرق من و تمثیل من

(کیفیة المرء لیس المرء یدرکها / فکیف کیفیة الجبار فی القدم
(و هو الذی ابدع الاشیاء مبتدعا / فکیف یدرکه مستحدث النسم

(فردوسی / خرد گر سخن برگزیند همی / همان را گزیند که بیند همی / ... ستودن ... از خرد ...
جهان را بلندی و پستی تویی / ندانم چه‌ای هرچه هستی تویی

قال النابغة الجعدی / الحمد لله لا شریک له / من لم یقلها فنفسه ظلما / المولج اللیل فی النهار وفی النهار لیلا یفرج الظلما
(الخافض الرافع السماء علی الارض لم یبن تحتها دعما / ثم علاها ... / ثمة للحاکم ... فالتمما
(ثم یکسو الریش والعرائق ابشارا وجلدا تخاله ادما / من نطفة قدها مقدرها / یخلق منها الابشار والنسما
(واللون والصوت والمعایش والارزاق شتی وفرق الکلما / ثمت لابد ان سیجمعکم / والله جهدا شهادة قسما

خواجه نصیر الدین طوسی
(موجود بحق واحد اول باشد / باقی همه موهوم و مخیل باشد / هر چیز جز او که آید اندر نظرت / نقش دومین چشم احول باشد

وقال بعضهم والظن انها لابن ابی الحدید المعتزلی
(فیک یا اغلوطة الفکر / تاه فکری وانقضی عمری / سافرت فیک العقول فما / ربحت الا اذی السفر
(رجعت حسری فما وقفت / لا علی عین ولا اثر / فلحی الله الالی زعموا / انک المعلوم بالنظر

نظامی در لیلی و مجنون / ای هیچ خطی نگشته ز اول / بی حجت نام تو مسجل / ای واهب عقل و باعث جان
با حکم تو هست و نیست یکسان (ای هرچه رمیده وارمیده / در کن فیکون تو آفریده
(در صنع تو کامد از عدد بیش / عاجز شده عقل علت اندیش / عقل آبله پای و کوی تاریک
(وانگاه رهی چو موی باریک / توفیق تو گر نه ره نماید / این عقده بعقل کی گشاید

(سعدی / سبحان من یمیت ویحیی ولا اله / الا هو الذی خلق الارض والسما

ولقد قال النظامی / اول و آخر وجود و حیات / هست کن و نیست کن کاینات / با جبروتش که دو عالم کم است
اول ما آخر ما گم است (کیست درین دایره دیرپای / کو لمن الملک زند جز خدای
(ای همه هستی ز تو پیدا شده / خاک ضعیف از تو توانا شده / زیر نشین علمت کاینات
(ما بتو قائم چو تو قائم بذات / هستی تو صورت پیوند نه / تو بکس و کس بتو مانند نه
(ما همه فانی و بقا بس تراست / ملک تعالی و تقدس تراست / ... وجود تو ...
(جز تو سر مایه بود ... / نام وفا نیست ... / ... همه ... فشان
(با همه چون جان بتن ... / ... / گر چه نماینده ... تو نیست ...

وچهارده حج گذارده بیشتر پیاده و با شیخ شهاب الدین سهروردی بغزو رفته و سیاحت هندوستان و ماوراء النهر و ...
نموده و بشام و حلب در جنگ صلیب بغزا رفته و ده سال در خدمت مولوی رسیده و از آن حضرت ...
و اخر عمر در شیراز بعبادت گذرانده بیش از صد سال عمر داشته در ۶۹۲ برحمت ایزدی پیوسته

قال الشیخ المعظم فی خطبة ارجوزة علمیه

(الحمد لله بقدر الله لا بقدر وسع العبد ذی التناهی والحمد لله الذی برهانه ان لیس شأن لیس فیه شأنه
والحمد لله الذی من ذکره فانما بکروه یصدره

نظامی علیه الرحمه گشتی که ادب را گر بنیاد کجا گنجد بوهم آدمیزاد (نه دانا زان خبر دارد نه دانا شنا
که وهم هر دو کون اندر چه خفاش) تو شوخی بین که ادراک اندر این راه نظر میافکند با چشم کوتاه) وله ایضا
(تو پنداری که عالم جز همین نیست زمین و آسمانی غیر از این نیست چو آن کرمی که در گندم نهان است
زمین و آسمان او همان است)

وله ایضا
(در آن ساعت که باشد شوخ جانها نگیرد تسبیح رونده بر زبانها در آن حضرت که آن تسبیح خوانند زبان عجز با آن نیز رانند
(نظر دارد و تو را شیفته جان بدانم هم زبان جمله آن) کمال حکمتش هم نیز دانند قلم بر نیک و بد او نیکو اند
(خداوندی که خلاق الوجود است وجود شرع ابدیان جود است تصرف با صفاتش سبب بود خرد کردم رونده طلب...
اگر هر زاهدی کاندر جهان است بدوزخ در کند حکمش روان است و گر هر عاصی کان هست غمناک فرستد در بهشت از کمال پاک
بیک پشه کشد پیل افسر را بموری ده پیغمبری را
وله ایضا
(تو آن هستی که با تو کس نیست تو هستی دان اگر جز نیستی نیست تو ئی از پرده وحدت نهانی فلک را داده بر در قهر ...
(خداوندی را انجام و آغاز نداند اول از آخر کسی باز)

(ومن طیبات انفاسه فی سره من عرف نفسه فقد عرف ربه)
(هر که خود را چنانکه بود شناخت تا ابد سر به گه بفراخت (فانی آن شد که نقش خویش نخواند هر که این نقش خواند ...
(چون تو خود را شناختی زنخست بشناسی خدای خود به درست) وان کسان کز وجود بی خبرند
(زمین درایند و زان دگر گذرند) و منها هر چه هست از دقیقه انجم با یکایک نهفته های علوم
خواندم و سر آن ورق جستم چون تو را یافتم ورق شستم

في التوحيد

(عرصه بحر محیط نتوان پیمود با همه خورد اگر چه هست شناور
(تو چه دیدی از غیبی هنوز از طول و عرض مکان که نگه در سراچه است هم اندر اندرونش

وقد قال محمد بن ابی المغربی فی مدح المعز الحکیم معد بن المنصور العلوی
(ابنته فکرتی حتی اذا بلغت غایاتها بین تصویب وتصعید
(رایت موضع برهان یلوح وما رایت موضع تکییف و تحدید
وهذا مدح یلیق بالخالق لا بالمخلوق

شیخ محمود شبستری (تو را ئی که در یک طرفة العین ز کاف و نون پدید آورد کونین
(چو قاف قدرتش دم بر قلم زد هزاران نقش بر لوح عدم زد
(جهان خلق وامر از یک نفس شد که هم آندم که آمد باز پس شد
(تعالی الله قدیمی کو بیکدم کند آغاز و انجام دو عالم
(جهان خلق وامر اینجا یکی شد یکی بسیار و بسیار اندکی شد
(همه از وهم تست این صورت غیر که نقطه دایره است از سرعت سیر
(یکی خط است ز اول تا باخر بر او خلق جهان گشته مسافر
(احد گر چه یکی دارد بدایت ولیکن نبود ش هرگز نهایت

لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

سعدی ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کروبیان عالم بالا
و له رحمه الله گر کسی وصف او ز من پرسد بیدل از بی نشان چه گوید باز
عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان آواز
(دیگری گوید آنانکه محیط علم و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
(ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه و در خواب شدند
از فخر رازی است (نهایة اقدام العقول عقال وغایة سعی العالمین ضلال
اوراد امام المشککین گفته ندیدم چون در هر نقطه رنگ نوری جا نه اخر
(عمر گشت همه نزد شب تا صبح باندیشه بیدار بدم و نفهمیدم جز اینکه
(ملک احتیاج بواجب دارد بعد گویید احتیاج هم امر عدمی است
مردم و هیچ نفهمیدم
کمال الدین اسمعیل (اخر جهان بهم نهاده دشت عقل و حس و وهم کبریای تست سلطان
(با کمال بی نیازی جذبه ای الطف تو دمبدم در حلق جان تهار قیمان انداخته

زهی ساحت که گر عالم نبودی   سر موئی از انجامکم نبودی

(ای کرده ز کلک صنع ترکیب بشر   ز انشای تو نقش بسته اجسام و صور)
(هر حرف که از خامه حکمت زده سر   طغرای قضا گشته و عنوان قدر)

بابا فغان شیرازی
(یک چراغ است در این خانه و از پرتو آن   هر کجا مینگرم انجمنی ساخته اند)
در حقیقت صفت عاشق و معشوق یکی است   این دو جنبان صنم و برهمنی ساخته اند
و مطلع غزلش این بیت است
گلرخان بر سر خاکم چمنی ساخته اند   چمنی بر سر خونین کفنی ساخته اند

مولوی

(سنائی قدس سره   (ای به مثل مانندی که به مثلی و همتائی   تو آن به مثل و بی شبهی که دور از دانش مائی)
(نه وهمی کز خرد خیزد از ان وهم و خرد دوری   نه دانی کز هوا خیزد تو دور از چشم انسانی)
وله ایضا
(نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی   نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیائی   همه عزی و جلالی همه علمی و کمالی   همه نوری و سروری همه جودی و علائی)
(همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بپوشی   همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزائی   احد لیس کمثله صمد لیس له ند   لمن الملک تو گوئی که مر او را تو سزائی)

(سعدی بذکرش هر چه بینی در خروش است   دلی داند درین معنی که گوش است   نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است   که هر خاری به تسبیحش زبانی است)

عارف بزرگوار
ای که تو نه پیدا و نه پیدائی تو   انکه تو بی جا و بهر جائی تو   انکه تو بی رنگ و در این خاکدان   بر زده نقش دو صد رنگی تو
انکه دو عالم بدرت دادخواه   سر ز پی بندگیت مهر و ماه   جمله جهان فانی و باقی توئی   کون و مکان می خور و ساقی توئی
هر که شده عاشق روی نگار   چون نگری هست تو را خواستگار   بلبل خوشخوان چو نوا میزند   بر دم عشق تو صلا میزند

سعدی   (چنان لطف خاصش با هر تن است   که هر بنده گوید خدای من است)
(همه هر چه هستند از ان کمترند   که با هستیش نام هستی برند)

[illegible]

[illegible]

سعدی [illegible]

[illegible]

سعدی [illegible]

في الملحقات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فی المناجات

مولوی همه دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن مصلحی تو ای تو سلطان سخن
کیمیا داری که تبدیلش کنی گرچه جوی خون بود نیلش کنی این چنین مینا گریها کار تست این چنین اکسیرها ز اسرار تست
ای قدیم راز دان ذو المنن در ره تو عاجزیم و ممتحن مولانا جلال الدین محمد بلخی شهیر بمولوی رومی قدس سره ولد شیخ بهاء الدین بلخی
ولادت آن بزرگوار در ششصد و چهار و چون سلطان العلماء والد آن بزرگوار در ششصد و هجده و هشت
برد سلطان علاء الدین سلجوقی با صدور و اکابر جمع شده و حضرت مولوی را بجای پدر نشانیده
و بعد از سالها دست ارادت بسید برهان الدین ترمذی داده و علوم باطن آموخته نه سال خدمت او کرده
بعد از وفاتش بچنگال حضرت شمس الدین تبریزی در آویخته و پس از غروب شمس ملازمت صلاح الدین زرکوب
نموده و پس از صحبت حسام الدین چلبی بپایان رسانیده تا رسید بدانجا که رسید و در ششصد و هفتاد و دو
بعالم بقا خرامید نوشته اند وقتی با همه رنج شرف حضور بخدمت شیخ عطار را درک نموده و نسخه اسرار نامه را
شیخ باو داده

(ستار ذنب همه بنده ای روان بخش هنرمندی ای آرزوی هر آرزومندی تو کنی فضل بیکران من مهربان تر ز من تو ای بر من)
(ای بنده لوای زلفت پاک چه بود خوب و زشت مشتی خاک بدرت خوب و زشت را بکشم چون تو هستی بهشت را بکشم)
(در بهشت فلک همه ماه ان در بهشت تو در دوزخ شاهان) (ای مراد دل نگاران تو وی امید امیدواران تو)
(کسی از همه نخواند به آنچه دانی کز آن به است آن ده نه چو ناکس ز تو سیر شدم نه چو لا تقنطوا دلیر شدم)
(تو مراد دل ده و دلیری بین وانکه خویش خوان و شیری بین نجزی رنگ و بوی داده تو از همه داده ام ای همه تو)
(ای خداوند کردگار غفور بنده از دولت کرامان دور لب تشنه خویش کن بر خوانم تشنه خویش کن نگردانم)

(ابو سعید) آنکه تو که حال دل نالان دانی احوال دل شکسته بالان دانی گر خوانمت از سینه سوزان شنوی ور دم نزنم زبان لالان دانی

اصفهانی قدس سره
شکر زا باد رضا را دل و یرانه را یا ده مهربان هیچ سلطان را چهره لاله رخان بهر غنیم مفروز بر من آتشکده و بتکده گلستان را
آنچه ایمان دهی است مرا حسن قبول ای که در رشته افکنده بار ایمان را گر تو تن را شرر و شرر را نه پیچانی سر زده خاک من که در خور بود ایمان را
اصفهانی گفته که توحید تو گوید ایمان حد و صفت نبود هیچ سلطان را

من المنسوب الی امیر المؤمنین علیه السلام
لک الحمد یا ذا المجد والجود والعلی تبارکت تعطی من تشاء و تمنع

(یا خالق البریة یا واهب العطا یا رازق الخلائق یا منجی الوری) باران رحمت و کرمت ماحی الذنوب دریای رأفت و نعمت وارثی
کس در خور ثنا و سزاوار حمد نیست حمد و ثنا تو راست لک الحمد والثنا (امر تو بی تغیر و حکم تو بی شریک ملکت تو بی زوال و بقای تو
گر موت را دلیل تو نی بهتر از حیوة در درد را طبیب تو نی خوشتر از دوا مردی که از رضای تو خیزد به از قبول فقری که اختیار تو باشد
گر در خلاف امر تو جوید فقد هلک ور جان مطیع رای تو باشد فقد نجا در حلقه ارادت خاصان درگهت مرهون منت فقر اگشته
(ان برتری که عقل بوصف تو دم زند ما از کجا و نعت جلال تو از کجا)

[illegible]

من المنسوب بابی عبدالله روحی و روح العالمین لتراب مرقده الفداه
یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لمن کنت انت مولاه طوبی لمن کان نادماً ارقاً
یشکو الی ذی الجلال بلواه اذا خلا فی الظلام مبتهلاً اجابه الله ثم لباه

صحبت ثانی

ای بولای تو تولای من / از خود واغیار تبرای من / بود تو پیدائی بیدای من / گر بشکافند سراپای من

(مهر تو بینند در اعضای من)

نه گره را گر نمک درد کنی / بر مه و خور حکم روا رو کنی / خسته شیرین دل خسرو کنی / جلوه پی جلوه گرو تو کنی

صورت دیگر ز هیولای من

صورت اشیا بنگاری بخود / سوی وجود از عدم اری بخود / ای که نفسها بشماری بخود / یک نفسم گر بگذاری بخود

وای من وای من وای من

وله فی نعت النبی علیه السلام استطراداً

صادر بی واسطه عقل نخست / آمده پیش از همه قربت نخست / عشق من از روز ازل شد درست / مست تو و محو تو و مات تو

(عقل من و هوش من و رای من)

کون و مکان آینه ذات تو / سینه افروخته مشکوة تو / ذره من صیقل مرآت تو / تا شد از نفی من اثبات تو

(سر زده از لای من الای من)

در صفت کلام الله

[illegible] الفرقان [illegible]

[illegible] القرآن [illegible]

[illegible] القرآن [illegible]

[illegible] قرآن مجید [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

فی نعت کلام الله

قال الله تبارک وتعالی شانه
(قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا)

قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی

(وقال ایضا لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله)

قال رسول الله صلعم (القران فیه خبر من قبلکم ونبأ من بعدکم وحکم ما بینکم)

سنائی (عقل جزوی کی تواند گشت بر قران محیط عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار)
من حدیقه (حرف قران ومعنی قران این چنان است کز لباس تو جان حرف را بر زبان توان راندن
جان قران بجان توان خواندن) قول باری شنو هم از باری که حجاب است صفت قاری

لعبد العزیز الفشتالی من قصیدة فی مدح الرسول صلعم
(وان کتاب الله اعظم آیة به افتخر المرتاب وانتعش الشانی)

لعباس بن مرداس السلمی فی قصیدة یمدح الرسول صلعم وکان من شعرائه
رایتک یا خیر البریة کلها نشرت کتابا جاء بالحق معلما سننت لنا فیه الهدی بعد جورنا عن الحق لما اصبح الحق مظلما
ونورت بالبرهان امرا مدمسا واطفأت بالبرهان جمرا تضرما اقمت سبیل الحق بعد اعوجاجه وکانت قدیما رکنه قد تهدما

سنائی چیست در گفته یزدان و پیمبر زن ودو کانچه قران دین وخبر نیست فسانه است وهوس
(اول وآخر قران زچه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قران بس)

لابن العطار المغربی من قصیدة مطولة فیه شفاء للصدور فمن بعضه منه وغیر معتقد

حکیم سنائی (عروس حضرت قران نقاب آنگه براندازد که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا)
(عجب نبود گر از قران نصیبت نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا)

١٣١٢

قال ص ان القلوب لتصدء كما يصدء الحديد قيل يا رسول الله وما جلاؤها قال قرائة القران وذكر الموت

وعن امير المؤمنين ع لا خير في عبادة لا فقه فيها ولا خير في قرائة لا تدبر فيها

قال ابراهيم الخواص دواء القلب خمسة اشياء قرائة القران بالتدبر وخلو البطن وقيام الليل والتضرع عند السحر ومجالسة الصالحين

(مولوی) اول و آخر نشانش کس نداد گفت و گوی آن به الجمهاد   هفت دریا گر شود کلی مداد نیست مر پایان شدن را هیچ امید
باغ و بیشه گر شود یکسر قلم زین سخن هرگز نگردد هیچ کم   این همه حبر و قلم فانی شود وین حدیث بی عدد باقی بود

(قال الله تعالى شانه العزيز   وما ارسلناك الا رحمة للعالمين)

لامير المؤمنين ويعسوب الدين وقائد غر المحجلين صلوات الله وسلامه عليه

نبي اتى من كل وحي بخطة فسماه ربي في الكتاب محمدا
اغر كغرة الشمس صورة وجهه جلا الغيم عنه ضوءه فتوقدا
امين على ما استودع الله قلبه وان كان قولا كان فيه مسددا

وقال عليه الصلوة والسلم

الهيك بنفسي ايها المصطفى الذي هدانا به الرحمن من غمة الجهل
ويفديك حوباي وما قدر مهجتي لمن انتمي منه الى الفرع والاصل
ومن جده جدي ومن عمه ابي ومن نجله نجلي ومن بنته اهلي
لك الفضل اني ما حييت لشاكر لاحسان ما اوليت يا خاتم الرسل

این چند شعر انوری مقتضی است در ثنای حضرت رسالت صلی الله علیه وآله والائمة الاطهار علیهم السلام

(ای کاینات را بوجود تو افتخار ای بیش از آفرینش وکم ز آفریدگار)
ای فکرت تو مشکل امروز دیده دی وی همت تو حاصل امسال داده پار
قادر بحکم بر همه کس آسمان صفت فایض بجود بر همه کس آفتاب وار

ل‍سان الدین خطیب اندلسی گفته

وعندي الى انصار دينك نسبة عليك صلوة الله ما ذر شارق
هي الفخر لا يخشى انتقالا معيبة وما دارق من وجه الصباح وسيمه
فلا تنسني يا خير من وطئ الثرى فمثلك لا ينسى لديه خديعه

خاقانی

بنود صبح صادق دین محمدی
هین در ثنای او باش چو خورشید صد زبان
لازان شد اژدهای دو پیکر تا فرو خورد
هر شرک و ترک کو در دوران الا تو دید جان
وندا نهای تاج بقا شرع مصطفی است
عقل آفرینش از بن دندان کند عیان
انجا که دم گشاد سرافیل دعوتش
جان باز یافت پیر خرد زین ز ادرزان
(وانجا که کوس دولت او کوفت لا اله
او از قد صدقت بامداد زلامکان)
انشا هر لعبک وشاگرد خاستش
مخصوص هم قرا نان مه مقصور دکن شکان
ادم بگاهواره او بود شیر خوار
ادریس هم بمکتب او گشت درس خوان
مهرسار ونمیره کرده بهر ست چو آفتاب
سایه بهر زمینش واز آبر سایبان
دستان کاهنان شعر ازانه دو ستان
هر دو استان کمران نه ثنای محمد است
و هنها

وتذكر بعض القصيدة اللامية التي انشدها ابو طالب بمدحه صلعم وفيه حجته على المنافقين الذين اتهموه بعدم الاسلام

اعوذ برب البيت من كل طاعن علينا بسوء او يلوح بباطل ومن فاجر يغتابنا بمغيبة ومن ملحق في الدين ما لم نحاول
كذبتم وبيت الله نبزى محمدا ولما نطاعن دونه ونناضل وننصره حتى نصرع دونه ونذهل عن ابنائنا والحلائل
وحتى نرى ذا الردع يركب ردعه من الطعن فعل الانكب المتحامل وينهض قوم في الحديد اليكم نهوض الروايا من طريق حلاحل
وانا وبيت الله ان جد جدنا لتلتبسن اسيافنا بالاماثل بكل فتى مثل الشهاب سميدع اخي ثقة عند الحفيظة باسل
وما ترك قوم لا ابا لك سيدا يحوط الذمار غير نكس مواكل وابيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للارامل
يلوذ به الهلاك من ال هاشم فهم عنده في نعمة وفواضل وميزان صدق لا يخيس شعيرة ووزان صدق وزنه غير عائل
الم تعلموا ان ابننا لا مكذب لدينا ولا يعنى بقول الاباطل لعمري لقد كلفت وجدا باحمد وجنبته حب الحبيب المواصل
وجدت بنفسي دونه وحميته ودافعت عنه بالذرى والكلاكل وايده رب العباد بنصره واظهر دينا حقه غير باطل

وله ايضا لقد اكرم الله النبي محمدا فاكرم خلق الله في الناس احمد وشق له من اسمه ليجله فذو العرش محمود وهذا محمد
ورايت الفراق له في قصيدة احمان وبعده نبي اتانا بعد ياس وفترة من الرسل والاوثان في الارض تعبد
فامسى سراجا مستنيرا وهاديا يلوح كما لاح الصقيل المهند وانذرنا نارا وبشر جنة وعلمنا الاسلام فالله نحمده
وهذه الابيات لحسان بن ثابت

انشد الورقة عم الخديجة لما اخبرته بحاله صلعم قبل بعثته

فان يك حقا يا خديجة فاعلمي حديثك ايانا فاحمد مرسل وجبريل ياتيه وميكال معهما من الله وحي يشرح الصدر منزل
يفوز به من فاز عز الدينه ويشقى به الغاوي الشقي المضلل فريقان منهم فرقة في جنانه واخرى باغلال الجحيم تغلل

وقال ابو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب بعد وفاته صلى الله عليه وسلم

نبي كان يجلو الشك عنا بما يوحى اليه وما يقول ... ويهدينا فلا نخشى ضلالا ... علينا والرسول لنا دليل

كعب بن مالك در دعاى بحضرت ختمى مرتبت صلى الله عليه وآله وسلم فرموده

فثبت الله ما اعطاك من حسن ... تثبيت موسى ونصراً كالذى نصرها

تم الصلوة على النبي واله ... ما لاح برق في غمامة ممطر ... لحسان بن ثابت

وله ايضا ... اذا المكارم في آفاقنا ذكرت ... فانما بك فيها يضرب المثل

محمد بن محمد حفيد ابي بكر العطار الجزائري بترتيب حروف المعجم وقد كتبنا عدة مقاطيع منها

انوار احمد حسنها يتلألأ ... المصطفى يجلي الكمال بحسنها ... الشمس تخجل وبرهنها اضوء ... النور منه مقسم ومجزء

قد زان ذاك النور ابراهيما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على الملك الشفيع الاطيب ... صلوا على الورد المعاين الاعذب ... صلوا على نور نبوى في يثرب ... صلوا عليه بمشرق ومغرب

ما زال في الرسل الكرام كريما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على زهر الكمال النابت ... صلوا على طود البهاء الثابت ... صلوا على من فاق نعت الناعت ... خير الورى من ناطق وصامت

واعزهم نفسا واطهر خيما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من نوره يتبلج ... صلوا على من عرفه يتأرج ... للحضرة العليا ليلا يعرج ... صلوا على من جاهه يتبهج

وبها على العرش المجيد مقيما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على البدر المنير اللائح ... صلوا على صبح الرشاد الواضح ... صلوا على الملك الزكي الفائح ... صلوا على الهادي النبي الناصح

الرشد فينا والهدى تعليما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من شرعه لا ينسخ ... صلوا على من مجده لا يفسخ ... صلوا على من بالشفا يتضمخ ... عليا وعليا الكمال تؤرخ

نال المفاخر والكمال قديما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على الهادي لاعذب مورد ... صلوا على خير الانام الاوحد ... صلوا على بدر التمام الاسعد ... بمحمد فزنا ومن كمحمد

الله عظم قدره تعظيما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من بالكمال تخصص ... صلوا على من نوره لا ينقص ... صلوا عليه على الدوام واخلصوا ... خلق عظيما من لا يتقلص

شمل الورى طرا وطاب عميما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من بالمهابة يحفظ ... صلوا على من بالنبوة يلحظ ... صلوا على من بالهداية يلفظ ... لعصابة من الجحيم تغيظ

ورضاه حب لنا وطاب نسيما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على النور الاعم السابغ ... صلوا على البدر الاتم البازغ ... صلوا على الملك الزكي البالغ ... صلوا على الورد المعين السائغ

للواردين به غدا تتميما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على البدر المنير الاكمل ... صلوا على الروض البهي الاجمل ... صلوا على الهادي النبي الافضل ... المصطفى الاورع الازهد محمد

فيه تقدم وحده تقديما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من بالنبوة زينا ... صلوا على من بالكمال تمكنا ... صلوا على هاد ابان دينا ... بمحمد فزنا بادراك المنى

حق ارسل رحمة ورحيما ... صلوا عليه وسلموا تسليما

احمد كه شه سرير لولاك آمد ... جانى است كز آلايش تن پاك آمد ... يك حرف ز مجموعه عز و شرف ... لولاك لما خلقت الافلاك آمد

لابي العباس احمد المغربي على الحروف و انتخبت منها عدة مقاطيع

(الله زاد المصطفى تعظيما وقضى له التفضيل والتقديما واناله شرفا لديه جسيما فهو المتمم فخره تتميما)
صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من خص بالانباء وابوه بين الترب والماء ثم استقر النور في الآباء فتوارثوه كريمة وكريما
صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على بدر بدا من يثرب فاضاء بالانوار اقصى المغرب وجلا عن الدنيا دياجي الغيهب فهدى الانام الى الرشاد قويما
صلوا عليه وسلموا تسليما

ومنها
صلوا على من بالغيوب يحدث وبروحه الروح المقدس ينفث محمد بها وشفيعنا اذ نبعث في يوم ايدي من الجحيم جحيما
صلوا عليه وسلموا تسليما

ومنها
صلوا على من كلمه زارع ولفضله كفت المتين الصالح والجذع حن له وما الاجذاع بارق متى انف وافرا
صلوا عليه وسلموا تسليما
صلوا على من كان يبصر بالقفا وعليه سلمت الجماد ان اصطفا والذئب ... قد نبت المصطفى وشكا اليه بذل قد ضيما صلوا عليه وسلموا تسليما
كشتي در ... ومجنون ... اينيا محمد ماه افسر و افتاب مسند عنوان صحيفه الهي سرخيل سفيدي و سياهي

(محمد كه صد ريحتى شد وجودش جهان كردي زنشا دران بجودش)
نظامي (محمد كه فرش هست خاكش هزاران افرين بر جان پاكش رياحين بخش باغ صبحگاهي كليد مخزن گنج الهي)
(سرير عرش را نعلين او تاج امين وحي و صاحب سر معراج خليل ازخيل تاشان سپاهش كليم از چاوشان بارگاهش)
(نبي پيغمبري كز بيم و اميد قلم راند بر افريدون و جمشيد زهي ترك كه بر هفت جلال است زهي تا مهر او جلال است)
(نبي بي مي كه او در خاك خفته زمين و آسمان در دوش گرفته زهي سلطان سواري كافرينش زخاك او كند طرازي بينش)

ولابي عبد الملك بن مرحل المالقي المغربي بترتيب حروف المعجم

الف اجل الانبياء نبي فضيلة شمس الهدى تضيء وبه نوال محسن ومسي فضلا من الله العظيم عظيما صلوا عليه وسلموا تسليما
باء بعثة في افق كوكب ثم اعتلا فجلا سناه الغيهبا حتى انار الدهر منه واخصبا اذ كان فيض بحره تعميما صلوا عليه وسلموا تسليما
تاء تجلت الهدى ايات فنفى الشريك عن القديم واثبت احدية من جاحدها قد ثبت ... صلوا عليه وسلموا تسليما
ثاء ثوى في الارض منه غيث في كل افق صيبه مبثوث دانع بدوانع الهدى مبعوث ... صلوا عليه وسلموا تسليما
جيم جلا بسراجه الوهاج ما جن من ليل الظلام الداج وسقى القلوب بمائه الثجاج فاصار بالعبد الغموم غنيما صلوا عليه وسلموا تسليما
حاء حمى دين الهدى بصفائح وسما بشم كالجبال الرواجح من كل ازهر هاشمي واضح ... صلوا عليه وسلموا تسليما
خاء خبت نيران جهل شامخ ايات علم رسالة راسخ من ثبت ناسخ ومنسوخ قد خص بالذكر الحكيم حكيما صلوا عليه وسلموا تسليما
دال دعا فاجاب كل سعيد واتى بوعد صادق ووعيد حتى اقر الناس بالتوحيد وتجنبوا الاشراك والتجسيما صلوا عليه وسلموا تسليما
ذال ذناب حسامه شحوذ لمشركين وعنده هم منبوذ اما السعيد فبالنبي يلوذ فينال من ذل الشقا نعيما صلوا عليه وسلموا تسليما
راء رد ديننا عن ذوي الاخبار ان الندى والباس منه اثار لعظم صفات المصطفى المختار كم قد تقدم بالانام زعيما صلوا عليه وسلموا تسليما
زاء زعيم بالنزال عزيز وبليغ سبق في المقال وجيز فلقوله من فعله تعزيز دل به اعلا الكلام كلوما صلوا عليه وسلموا تسليما
سين سلام كالنفيس تنفس وقد اجتنى وردا وصبح فرجا اهدى الينا في الصباح وفي المسا نفحاته كالمسك ... صلوا عليه وسلموا تسليما
شين شمائله الكريمة تعطش من كان من سكر المحبة يرعش لكن اضاع العمر فيما يوحش فغدت نداماه عليه ندما صلوا عليه وسلموا تسليما
صاد صفي للاله مخلص ومقرب ومفضل ومخصص ذهب سبيك وزنه لا ينقص فغدا بحبي في الورى وقدما صلوا عليه وسلموا تسليما
ضاد ضمين نصحه محض ضاف في القرآن بالعلوم يفيض ان غاض ماء المجلسين يغيض لما اتمه الاله تسليما صلوا عليه وسلموا تسليما
طاء طويل السيف رحب الذراع ومن يده ... يردي العدى واذا ارتمى يحمي ... يرى عدوا بالآلام اليما صلوا عليه وسلموا تسليما
ظاء ظهير للعباد حفيظ حفظ ذو ادب للعباد حفيظ حق له الناس والتقريظ حيا وحيا فاغتدى ... صلوا عليه وسلموا تسليما
عين عزيز ذكره مرفوع في الانبياء وقوله مسموع مشروح صدر جنبه مشروع من لا يرى من ... صلوا عليه وسلموا تسليما
غين غزا من زاغ عنه ومجنح وغدا بسيف من طغى مارا حتى اتاه من عصى بعد العنا ... تقويما صلوا عليه وسلموا تسليما
فاء فواتح سورة الاعراف وبراءة والرعد والاحقاف احكمه بالاقسام والاوصاف فسمى نوى في جهد منظوما صلوا عليه وسلموا تسليما
قاف قرب النظم عنه تضيق الطيقة اوليس بطيق فالخلق في التقصير عنه فريق ولو انهم ... قوما صلوا عليه وسلموا تسليما
كاف كريم المنصب ... ليس يشرك فهو الذي بعقابه يتدارك والهول يبدو ... صلوا عليه وسلموا تسليما
لام له عند الهوا ... شفاعة في غد اذ تبل ... يتقبل من الجحيم بان يرى محروما صلوا عليه وسلموا تسليما
ميم لمكة الالة تسلم ... فيها حف التعظيم والتكريما صلوا عليه وسلموا تسليما
نون نبي جاء بالتبيان والمعجزات البينات العيان وبحسبه ابداه بالقرآن ... صلوا عليه وسلموا تسليما

یا ایها الهادی الذی اقتدح النهی فتفجرت فی کل من رفعتها وقضی بجد الامور ومنتهی فاقتدوا بالنظر البعید عموا صلوا علیه وسلموا
داود بن رکن التجد بل هوی ما قولی فی القرب من عبد الهوی فهو الضریح ارحب تجلی باعتوی اجری من الدمع النجوم سجوما صلوا علیه وسلموا
لام لاجلک فاض منی جدوله فاخضر من اساک اذ حبیس انکلا یا خیر من کان المکارم والعلا وحمی الحمی ودری فاضی الروا صلوا علیه وسلموا
یا به بحیتیه ولیبقیه الحیا رب العباد مجازیا وموفیا ومشرفا ومسلما ومصلیا یا سیدی ورثتها التسلیما صلوا علیه وسلموا

نظامی نقطه خط اولین پرگار ختم آخرین اهل کار نو بر باغ هفت چرخ کهن ودة التاج عقل وختم سخن
شهنشه پیغمبران تیغ و تاج تیغ او شرع و تاج او معراج همه هستی طفیل و او مقصود او محمد رسالتش محمود
اولین گل که در چمن بشکفت صادق او بود و دیگران همه جفت انکه از فقر فخر داشت نه گنج چه حدیث است فقر چندین رنج
وانکه گشتی ز سایه روی سپید چه سخن سایه و کی خورشید گرچه ایزد گزید از دو سرش وین جهان افرید از پی روش
(چشم او را که مهر مازاغ است دو جهان کاهی ورای این باغ است) با چنان جان که هر دو عالم داشت از زمین تا باسمان جسد داشت

لبعضهم رحمه الله

لولا النبی محمد بمک الوری فی سوء حال وعلی الوری قدرا واکرمهم واخرهم دلالة ختم الاله به النبوة والطهارة والرسالة
وخصه دون البریة بالمکانة والجلالة بدر الرسالة والصحابة حول ذاک البدر هالة قذف الکتائب اعین الکفار فانقلبوا حیاری بجهالة
وتدرعوا ثوب الکآبة بعد اظهار الجلالة فاضحی الی اثباته نقسم بان المنتهی له واذا اتبعت سبیله ودعت من یدعی الرسالة
فقطع بانک امن یوم القیامة لا محالة

لابن زید الفازازی ان القلوب اذا اعتلت خواطرها تذکر احمد فیها المبرئ الآسی

امیر خسرو امی لقبی که ابجد اعلم بود احمد نامی که سرور عالم بود دور ار شوق او که در حرم ... مگه کو زادهٔ بود محرم

لعبد العزیز القشتالی محمد خیر العالمین باسرها وسید اهل الارض من انس ومن جان ومن بشرت فی بعثه قبل کونه
نواطق کهان واحبار رهبان (وحکمة هذا الکون لولاه ما تمت نعمه ولا فاضت مواهب الاحسان) له معجزات اخرست کل جاحد
وسلت علی المرتاب صارم برهان (له انشق قرص البدر شقین وارتوی بماء همی من کفه کل ظمآن) ونطقت الاشجار نطقا ببرهان
الی الله فیه من زخارف تبیان دعا سرحة عجماء فلبت وافلت تجر ذیول الزهر بین افنان وحنت قصور الجذع من ...
علی کل آفاق نارج العطر او دان ایا خیر اهل الارض جیدا ومحتد واکرم کل الخلق عجما وعربان فانت الذی لولا وسائل عزه
لما فتحت ابواب عفو وغفران علیک سلام الله ما هبت الصبا وما بت علی کثبانها عند قضبان

نظامی محمد کاول نامه بر چه هست باد بشر نام او نقش هست (چراغی که انوار خویش بر دست فروغ همه آفرینش از وست)

لابی محمد بن ابی المجد وذکر رسول الله فرض مؤکد وکل محب قائل بوجوبه
ومات الصفی المختار (تحصن بهر العالم الحق فی شرف ونفسه الجوهر القدسی قد عظم)
(هو النبی الذی آیاته ظهرت من قبل مظهره للناس فی القدم) صلی علیه اله العرش ما طلعت شمس وما لاح نجم فی دجی الظلم

نظامی سدره ز آرایش صدرت رهی عرش ز ایوان تو کرسی گهی روز جانت چو شود صبح تاب
فتنه ببود عرش ز ایوان افتاب مهر شد این نامه بعنوان تو ختم شد این خطبه بدیوان تو

لابن زمرک الاندلسی

یا لیت شعری هل اری احظی الی قبر الرسول صحائف السعداء فنطیب فی تلک الربوع ... ونطول فی ذاک المقام ثوائی
حیث النبوة نورها متألق کالشمس تزهی فی سنا وسناء حیث الرسالة فی ثنیة قدسها رفعت لهدی الخلق خیر لواء
حیث الضریح ضریح اکرم مرسل فخر الوجود وشافع الشفعاء المصطفی والمرتضی والمجتبی والمنتقی من عنصر العلیاء
(خیر البریة مجدها وفخرها ظل الاله الوارف الافیاء تاج الرسالة ختمها وقوامها وعمادها السامی علی النظراء)
(لولاه ما للافلاک دارت بها شهب تنیر دیاجی الظلماء ذو المعجزات الغر والآی التی اکبرن عن عد وعن احصاء)
وکفاک رد الشمس بعد مغیبها وکفاک قد جاء فی الاسراء والبدر شق له وکم من آیة کالماء جاءت ینبع الماء
وحیة المیلاد کم من رحمة نشر الاله بها ومن نعماء قد بشر الرسل الکرام ببعثه وتقدم الکهان بالانباء
اکرم بها بشری علی قدم سرت فی الکون کالارواح فی الاعضاء اسری بها الاعلام یشرق نوره والکفر اصبح فاحم الارجاء
بهدایة الله التی انوارها تجلو ظلام الشک ای جلاء والشمس تخفی منحة فضلها الاعلی ذی المقلة العمیاء
یا مصطفی والکون لم تعلق من بعد ایدی الخلق والانشاء یا مظهر الخلق الجلی ومطلع النور الخفی الی ... الاضواء
(یا ملجأ الخلق المشفع فیهم یا رحمة الاموات والاحیاء یا آسی المرضی ومنتجع الرجا ومواسی الایتام والضعفاء)
اشکو الیک وانت خیر مؤمل داء الذنوب فانی بکیت دوائی (انی مددت یدی الیک تضرعا حاشا وکلا ان تخیب رجائی)

شبستری
احد در میم احمد گشت ظاهر درین دور اول آمد عین آخر ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است
بر او ختم آمده پایان این راه بدو منزل شده ادعوا الی الله مقام دلگشایش جمع جمع است جمال جانفزایش شمع جمع است

لابن العطار المغربی
(والشمس یغرب نورها وضیاؤها ابدا ونور المصطفی لا یغرب الله ارسله الینا رحمة فبجاهه عنا الرضا لا یحجب)

شیخ سعدی
یتیمی که ناخوانده قرآن درست کتب خانه هفت ملت بشست تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هرچه موجود شد فرع تست
بدانم کدامین سخن گویمت که والاتری زانچه من گویمت ترا عز لولاک تمکین بس است ثنای تو طه و یس بس است

لابن العطار المغربی

اذا ما بدا برق الحجاز فادمعی تفیض الی الوراد منها المشارب اعاتب ایام البعاد وفقدنا برد حرّ الشوق بالعتب عاتب

واجمل بالصبر الجمیل وانه لینهیه من واردا لبین ناهب ولما بدت اعلام طیبة قصرت من الشوق ما قد طال منه السباسب

وقفنا وسقنا وفاضت دموعنا وحنت الی ذاک الجناب الرکائب تزان وقبلنا من الشوق تربها وطابت بذاک القرب منا المآرب

فطلبین من تلک المعاهد تربة وتقلب فی تلک الرسوم المآرب حوت سید الرسل الذی حل قدره لدی مقام القرب تقضی المطالب

به غالب حاز المفاخر سالفا ولا شرف الا الذی حاز غالب بهادی الوری طرا منا مناقب ودافت بخیر الرسل تلک المناقب

محمد الهادی باشراق نوره تزحزح من لیل الضلال غیاهب ترقی الی السبع الطباق وما بدا لدی قربه من الحجب حاجب

وخاطبه فی حضرة القدس ربه وادناه فی حال الخطاب المخاطب نبی بدت انواره وتلألأت فمنها تضیئ النیرات الثواقب

لقد اشرقت شمس النهار بنوره وبدر الدجی لما بدا والکواکب الا فاذکروه کل حین وسلموا علیه بذاک الذکر تسمو المراتب

وقوموا علی اقدامکم عند ذکره فذلک فی شرع المحبة واجب

مولوی علیه الرحمة

احمد اخر کجست اسپاه زمین ماه بین بر چرخ و بشکافش جبین تا ابد سعد و نحس ای خبر دور دور دولت فی اول قمر

گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چو اجداد عجم گر چه سید ها اخر اید در وجود اول است او ز انکه اول بود

احمدا بکشا دهان بر جلیل تا ابد مدهوش مانده جبرئیل

لمحمد بن جابر الاندلسی

یا سائلا لضریح خیر العالم سیقی الیه مقام صب هائم یا آله تادو فی مقالة عالم یا مصطفی من قبل نشأة آدم

والکون لم تفتح له اغلاق

شاک قد شهدت ملائکة السما واله قد صلی علیک وسلما یا مجتبی ومعظما ومکرما [illegible] قدوم مخلوق شاکث بعدما

اثنی علی اخلاقک الخلاق

سنائی قدس سره

آمد اندر جهان جان برکس چون جنابها محمد اندر پس کرده بازشاه بر طاوسی جلوه در بارگاه قدوسی

اندر آمد ببارگاه خدا دامن خواجگی کشان در پا (انبیا ریخته هم از زرد او هر چه شان نقد بود بر سر او)

همه شاکرد او در دبستان همه مزدور و او دهنده شان (او سری بود عقل گردن او او دلی بود انبیا تن او)

(بلکه از عقل بیشتر دل او دیده صنع خدای در گل او) چون او دیده ز آسمان قدم زادن عقل و بودن آدم

(غرض کن ز حکمت ازل او اول الفکر و آخر العمل او) (تا شب نیست روز هستی او اقتابی چو او ندارد یاد)

هر که چون خاک نیست بر در او گر فرشته است خاک بر سر او

لابن العطار المغربی ایضا وفیها ذکر من معراج النبی م استطرادا

شمس الهدی وضحت باشرف مرسل وزهت وجی لیل الضلال المسبل فالنیران المشرقان کلاهما للمصطفی اعترفا بعجز مجمل

فالشمس لما ان بدت انواره ادت الیه بالسلام الافضل والبدر قابله بحسن کامل فانشق للبدر الاتم الاکمل

والبدر قابله بحسن کامل فانشق للبدر الاتم الاکمل وطیبة لما اسراه اجمل منظر بجمال اسراه الحبیب الاجمل

فضلت علی الایام من شرف بها حازته من شرف النبی الافضل فسری الی اسنی محل وارتقی والجن منه بنوره لم یکمل

(رفعت له حجب الجلال باسرها فرای جلالا لم یکن بممثل) حتی انتهی روح الامین لحده وبحیث یبذل عقل من لم یبذل

نادماه لما ان ترقی وحده ملک یا محمد ذا التقرب لیس لی ارقی الی الافق التی مثاها وادرکت حقوقک بالحضیض الاسفل

والعبد بزورة من تعاظم ملکه واصعد الی عرش الحبیب الاول (فسما فشاهد حضرة القدس التی سبحاتها تغشی حجا المتامل)

وبدا الکمال له ونودی مقبلا اهلا وسهلا بالحبیب المقبل انت المراد لسرنا ولوحینا اقبل الینا یا محمد تقبل

والبس بحضرة قدسنا خلع الرضا من وجه الذلیل منهو وارفل ولک الوسیلة یا محمد عندنا وبها تحیب وسیلة المتوسل

فاحکم بما یوحی الیک من الهدی وانزل بانوار الکتاب المنزل فیه شفاء للصدور فروحه مفصل منه وغیر مفصل

یا نفس ال تشفیک زورة طیبة فرسومها برء لکل مقبل یا قلب ودعات الجوی بل تنقضی عنی ودعات الجوی بل تنجلی

ای وان بحل الزمان بقربها فبلوعتی ومبتلی لم ابخل

وازور قبر الهاشمی محمد [illegible] قبل الرحیل وقبل عذل العذل

اسقی الثری تسکابها فتعبها یبهی ودنار صبابتی ما تالی

سعدی

ای برترین مقام ملایک بدرکهان با منصب تو زیر ترین پایه علا شعراء دم بحضرت عالیت زینهار با وحی آسمان چه زند نغمه افترا

ولد بجهه الهه بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله صلوا علیه واله

ولد الصبا عرضه دنیا قیاس بهمت او نیستم روز قیامت نگر جمال محمد صلی الله علیه واله

١٣١٢

لابي سعيد المرجم اللنبي الاندلسي من قصيدة طنانة

ماذا اقول اذا وصفت محمدا | نفد الكلام ووصفه لا ينفد
فعليك يا خير الخلائق كلها | مني التحية والسلام السرمد

للعلامة المقري التلمساني

واجل الكلام ما كان في | مدح شفيع الورى عليه السلام
طيب العرف دائم الذكر | لا تأتي الليالي عليه والايام
مثل زهر قد شق عنه كمام | او كمسك قد فض عنه ختام
ليس تحصي صفات احمد بالعد | فكلام يحيط به الاوهام
ولو ان البحار حبر وما في الارض | من كل نابت اقلام
كيف يحصي مديح من صلى عليه | الله اثنى وذكره مستدام
وله المعجزات والآي تبدو | لا يغطي وجوههن لثام

سعدي (اي چشم وچراغ اهل بينش | مقصود وجود آفرينش) صاحب دل لا ينام قلبي | مهمان ابيت عند ربي

انشد العلامة المقري عند وصوله بالمدينة

هذا النبي المرتجى لشفاعة | يوم القيامة بين ذاك المشهد
هذا الرؤف بجاره ونزيله | هذا سراج الله في تنزيله
هذا الذي لا ريب في تفضيله | هذا حبيب الله وابن خليله
هذا ابن باني البيت اول سعيه
هذا الذي اصطفت النبوة خيمه | هذا الذي اعتام الهدى تقديمه
هذا الذي يسقى غدا التسنيمه | هذا الذي جبريل كان خديمه
في حضرة التشريف ازكى سعيه | هذا الذي شهد الوجود بختمه | بمزية التفضيل من تحميه
وابانه من وحيه في نعته | هذا الذي ارتقى البراق بشخصه | في ليلة الاسراء اشرف مشهد

يا خاتم الارسال انت اول | قد رقي في اعلى المكارم واصعد
كم ذا من وصل وجلى ظلمة
وانت بالرحمى وبمن رحمة | لما رجي اهل الضلالة رحمة
بعث الاله برحيم امة | لولاه كانت بالضلالة ترتدي

لابن الحبيب الاندلسي في زيارة قبر النبي صلعم

ما زلت اذكرها بطول حياتي | وبها قد حببها ومفاوز
لقد قطعت صاحبها | نحو المدينة تقطع الفلوات
حتى اتيا القبر قبر محمد | خص الاله محمدا بصلات
خير البرية والنبي المصطفى | هادي الورى لطرائق النجاة
لما وقفت بقبره وسلامه | جادت دموعي واكف العبرات
ورايت حجرته وموضعه الذي | قد كان يدعو فيه في الخلوات
مع روضة قد قال فيها انها | مشتقة من روضة الجنات
ومنزل الانصار وسط قبابهم | بيت الهداية كاشف الغمرات
وبطيبة طابوا وما لوا رحمة | منزل الكتاب ومحكم الآيات
وبقبر حمزة والصحابة حوله | فاضت دموع العين منهمرات
سقيا لتلك معاهدا شرفتها | وشهدتها بالخطو والحجات
لا زلت زوارا للقبر حبيبنا | ومدينة زهراء بالبركات
صلى الله على النبي المصطفى | هادي البرية كاشف الكربات

للشيخ حسين العاملي والد الشيخ بهاء الدين العاملي قدس سره

ارجو الخلاص بمن زكت القدم | ارجو النجاة وما نجيت في العمل
لكن لي شافع والعرش شفعه | يعني الخلاص وما اخلصت في عمل
محمد المصطفى الهادي المشفع في | يوم الجزاء وخير الخلق كلهم
لولاه ما كان الناس كلهم | كاحرف ما لمعنى من الكلم
لولم يرد ذو المعالي خلقه علما | لم يوجد العالم الموجود من عدم
ولم تطا رجله فوق التراب لما | قد طهرا وشفيها علاج الامم
ولم يكن يسجد البدر المنير له | ما اثر الترب في خديه من قدم

وقال حسان بن ثابت في غزوة البدر   مستشعري حلق الماذي يقدمهم   جلد النحيزة ماض غير رعديد
أعني الرسول فإن الله فضله   على البرية بالتقوى وبالجود   وقد زعمتم بأن تحموا ذماركم   وماء بدر زعمتم غير مورود
ثم وردنا ولم نسمع لقولكم   حتى شربنا رواء غير تصريد   فينا الرسول وفينا الحق نتبعه   حتى الممات ونصر غير محدود
ماض على الهول ركاب لما قطعوا   إذا الكماة تحامى في الصناديد   واف وماض شهاب يستضاء به   بدر أنار على كل الأماجيد
مبارك كضياء البدر صورته   ما قال كان قضاء غير مردود   مستعصمين بحبل غير منجذم   مستحكم من حبال الله ممدود

للأعشى واسمه ميمون بن قيس بن جندل كان من شعرائه صلعم
متى ما تناخي عند باب ابن هاشم   تراحي وتلقي من فواضله يدا   نبي يرى ما لا يرون وذكره   أغار لعمري في البلاد وأنجدا
له صدقات ما تغب ونائل   وليس عطاء اليوم مانعه غدا   أجدك لم تسمع وصاة محمد   نبي الإله حيث أوصى وأشهدا
إذا أنت لم ترحل بزاد من التقى   ولاقيت بعد الموت من قد تزودا   ندمت على أن لا تكون كمثله   فترصد للموت الذي كان أرصدا

لكعب بن مالك وهو الصحابي من شعرائه
وإني وإن عنفتموني لقائل   فدى لرسول الله نفسي وماليا   أطعناه لم نعدله فينا بغيره   شهابا لنا في ظلمة الليل هاديا
وله أيضا وفينا رسول الله نتبع أمره   إذا قال فينا القول لا نتطلع   وتدلى عليه الروح من عند ربه   وينزل من جو السماء ويرفع

لعبد الله بن الزبعرى وكان من أشد الناس كفرا وبغضا على رسول الله صلعم فلما أسلم في يوم فتح المكة قال مستغفرا منه
فالآن أخضع للنبي محمد   بيد مطاوعة وقلب تائب   ومحمد أوفى البرية ذمة   وأعز مطلوبا وأظفر طالب
هادي العباد إلى الرشاد وقائد   للمؤمنين بضوئه نور ثاقب   إني رأيتك يا محمد عصمة   للعالمين من العذاب الواصب
وقال أيضا مضت العداوة وانقضت أسبابها   وأتت أواصر بيننا وحلوم   فاليوم آمن بالنبي محمد   قلبي ومخطئ هذه محروم
فاغفر فدى لك والداي كلاهما   وارحم فإنك راحم مرحوم   وعليك من سمة المليك علامة   نور أغر وخاتم مختوم
أعطاك بعد محبة برهانه   شرفا وبرهان الإله عظيم

سنائي   صورت احمد ز آدم بود لیک اندر صفت   آدم از احمد پدید آمد چو ز آصف بر خیا
عرش چون ز اضطراب عقل و نفس اندر گذشت   گفت در گوشش که الرحمن علی العرش استوی
خاک آدم ز آفتاب چه داد زر گشت از آنک   خاک آدم ما چنان بود او که مس را کیمیا

ومن شعرائه ابو جهل الجمحي   عقم النساء فلم يلدن شبيهه   إن النساء بمثله عقم   متهلل بنعم بلا متباعد   سيان منه الوفر والعدم

ومن شعرائه ابو القيس صرمة بن أبي انس بن مالك
ثوى في قريش بضع عشرة حجة   يذكر لو يلقى صديقا مواتيا   ويعرض في أهل المواسم نفسه   فلم ير من يؤوي ولم ير داعيا
فلما أتانا أظهر الله دينه   فأصبح مسرورا بطيبة راضيا   وألفى صديقا واطمأنت به النوى   وكان له عونا من الله باديا
يقص لنا ما قال نوح لقومه   وما قال موسى إذ أجاب المناديا

ومن شعرائه صلعم النابغة الجعدي وقصيدته الرائية مشهورة ومنها   أتيت رسول الله إذ جاء بالهدى   ويتلو كتابا كالمجرة نيرا

ومن شعرائه صلعم عباس بن مرداس السلمي قال في قصيدة يعتذر عن الشرك ويظهر الرضا به صلعم
وجهت وجهي نحو مكة قاصدا   وبايعت بين الأخشبين المباركا
فآمنت بالله الذي أنا عبده   وخالفت من أمسى يريد المهالكا
نبي أتانا بعد عيسى بناطق   من الحق فيه الفصل منه كذلكا   أمينا على القرآن أول شافع   وآخر مبعوث يجيب الملائكا
فأنقذنا من حيرة إثر بعدها   خرجنا بأطراف الولايا المواركا   وقد عرى الإسلام بعد انتقاضها   فأحكمها حتى أقام المناسكا
رأيتك يا خير البرية كلها   توسطت في القربى من المجد مالكا   سبقتهم بالجود والمجد والعلى   وبالغاية القصوى تفوق الملائكا
فأنت المصفى من قريش إذا سمت   على ضمرها تبقى القروم العواتكا
وله أيضا يا خاتم الأنبياء إنك مرسل   بالحق كل هدى السبيل هداكا   إن الإله بنى عليك محبة   من خلقه ومحمدا سماكا

لكعب بن زهير

صلى الاله ومن يحف بعرشه والاطهرون على النبي الامجد ما ان مدحت محمدا بمقالتي لكن مدحت مقالتي بمحمد

وقصيدته اللامية مشهورة ونذكر ابياتا منها

ان الرسول لسيف يستضاء به مهند من سيوف الله مسلول في فتية من قريش قال قائلهم ببطن مكة لما اسلموا زولوا

شم العرانين ابطال لبوسهم من نسج داود في الهيجا سرابيل مهلا هداك الذي اعطاك نافلة القرآن فيها مواعيظ وتفصيل

لابي زكريا جمال الدين الصرصري

لقد كنت بالخير البرية كلها وافضل مبعوث واعدل منصف الست سليل الغر من آل هاشم اولى الكرم الهامي على كل معتف

تخيرك الرحمن منهم واتهم لاشرف بيت في قبائل خندف بعثت كتاب الله فوق فخارهم فخار ومن يعجز مثالك يكتفي

وكنت نبيا قبل آدم مصطفى كريم بحق انت خير من اصطفى

لشرف الدين محمد بن سعيد البوصيري المصري والقصيدة معروفة

(هو الحبيب الذي ترجى شفاعته لكل هول من الاهوال مقتحم)

(محمد سيد الكونين والثقلين والفريقين من عرب ومن عجم)

(فاق النبيين في خلق وفي خلق ولم يدانوه في علم ولا كرم)

(وكلهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الديم)

(وواقفون لديه عند حدهم من نقطة العلم او من شكلة الحكم)

(فهو الذي تم معناه وصورته ثم اصطفاه حبيبا بارئ النسم)

(منزه عن شريك في محاسنه فجوهر الحسن فيه غير منقسم)

(دع ما ادعته النصارى في نبيهم واحكم بما شئت مدحا فيه واحتكم)

(فانسب الى ذاته ما شئت من شرف وانسب الى قدره ما شئت من عظم)

(اعيا الورى فهم معناه فليس يرى للقرب والبعد منه غير منفحم)

(كالشمس تظهر للعينين من بعد صغيرة وتكل الطرف من امم)

(وكيف يدرك في الدنيا حقيقته قوم نيام تسلوا عنه بالحلم)

(فمبلغ العلم فيه انه بشر وانه خير خلق الله كلهم)

(وكل آي اتى الرسل الكرام بها فانما اتصلت من نوره بهم)

(فانه شمس فضل هم كواكبها يظهرن انوارها للناس في الظلم)

لمحمد بن نصر الخزرجي السعدي الانصاري من قصيدة مبسوطة

جاهك عند الله اعلى وارفع وجاهك يوم الحشر اغنى وانفع
وانت الرسول المصطفى المجتبى الذي اليه تناهى الفضل والمجد اجمع

وحب رسول الله ذخري وعدتي اذا الملك لا يغني ولا المال ينفع
ابا طاعنا في حسن آيات مصطفى كريم اتى حصر الكواكب تطلع

وكم منها الفتى تركت نبذة ينير بها قلب ويشفى مسمع
فاشهد ان الجذع حن تشوقا اليه كما حن المشوق المروع

واشهد ان البدر ليلة تمه وانشق نصفا قائما وهو يطلع
واشهد ان الشمس غابت فردها فلم يغفر بارد الشمس يرتع

وكم شجرات اقبلت من مكانها تجيء الى استدعائه ثم ترجع
وان كلام الذئب ابرع آية وكلام الضب من ذاك ابرع

(واشهد ان الجيش اشبع جمعه بما لم يكن للواحد الفرد يشبع)
ومن كفه قد كان للماء والحصى كما صح تسبيح مبين ومنبع

به لاذ لما اسمع العتب آدم وقيل له من بعد ذا عتب تسمع
وفي والضحى والسورة النجم وحدها بلاغ لافهام الانام ومقنع

وقال ابو زكريا جمال الدين يحيى بن يوسف الصرصري

رايت رسول الله انصح مرشد وانجح ذي جاه كريم يشفع
على عرشه خط اسمه ولقد علا لآدم اذ اضحى به يتضرع

وكان صفي الله آدم طينة وفيه لاقمار النبوة مطلع
لقد شرحت منه الملائك صدره وكان له من بركة العرائع

وكان ابن خمس والغمام يظله وفي العشر نور الشرح في الصدر يلمع
الى ان اتته الاربعون اتته فاضحى بسربال الهدى يتدرع

ولما تجلى للنبوة وانتهى الى سدرة عنها الملائك ترجع
اتى وعلى عطفيه للفخر حلة وتاج به للمكرمات مرصع

به اظهر الله المهيمن دينه فاصبح وجه الدين لا يتبرقع
وكلمه العجم العجماوات مثلما يكلمه بالكلمة الفصاحة مصقع

ولما اشتكوا ادم الحديبية الصدى غدا الماء من بين الاصابع ينبع
رووا وسقوا انعامهم ونظيرها وهم الف خمس والمئين اربع

ومن لبن في القعب اشبع كل من حوت صفة الاسلام والقوم اجمع

للشيخ كاظم الازري من قصيدته المعروفة وهي من ابدع القصائد

(ما تناهت عوالم العلم الا — والى كنه احمد منتهاها) — من ترى مثله اذا ثار يوما — محو مكتوبة القضا ومحاها

فاض للخلق منه علم وحلم — اخذت عنهم العقول نهاها — (هاز من جوهر القدس ذاتا — تاهت الانبياء في معناها)

(لا تجل في صفات احمد طرفا — فهي الصورة التي لن تراها — ما عسى ان اقول في ذي معال — علة الكون كله احداها)

(حاز قدسية العلوم فلن — لم يؤتها احد فمن يؤتاها)

لابي القاسم بن جزي الاندلسي

اروم امتداح المصطفى فيردني — قصوري عن ادراك تلك المناقب — ومن لي بحصر البحر والبحر زاخر — ومن لي باحصاء الحصى والكواكب

ولو ان اعضائي غدت السنا اذا — لما بلغت في المدح بعض مآربي — ولو ان كل العالمين تجمعوا — الى مدحه لم يبلغوا العشر واجب

فامسكت عنه هيبة وتأدبا — وعجزا واعظاما لارفع جانب — ورب سكوت كان فيه بلاغة — ورب كلام فيه عتب لعاتب

ومن كلام العذري من قصيدة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الاندلسي

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قوله تبارك و تعالی   سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا

در مجمع البیان نقل شده که معراج در مکه واقع شده و نماز مغرب را حضرت رسول صلعم در مسجد الحرام خوانده و شب معراج رفته و برگشته [illegible]

و نماز صبح را باز در مسجد الحرام خوانده و چون [illegible] قریش [illegible] چون حضرت از معراج برگشته و قریش را خبر داد [illegible]

[illegible] بیت المقدس [illegible] حضرت [illegible] بیت المقدس [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible] بیت المقدس [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] احوال قافله [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] الانفاس

قال الله تبارک و تعالی سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله
لنریه من ایاتنا
در مجمع البیان نوشته که معراج در مکه واقع شده و نماز مغرب را حضرت رسول صلعم در مسجد الحرام خوانده و شب بمعراج رفته و برگشته
و نماز صبح را باز بمسجد الحرام خوانده و بیضاوی در تفسیرش مینویسد چون حضرت از معراج برگشتند و قریش را خبر دادند همه محال دانسته
و تعجب میکردند انگاه جمعی که سفر بیت المقدس رفته بودند از مردم مکه از ان حضرت اوصاف بیت المقدس را پرسیدند بقدرت الهی
انچه حایل بود از برابر چشم حضرت رسالت برداشته شده و بیت المقدس مقابل نظر حضرت امده حضرت یکیک اوصاف بیت المقدس را
بشهود برای انها میفرمودند انها گفتند این اوصاف درا راست گفتی حال بگو ببینیم قافله ما کجا بینید و چه حالی دارند حضرت رسول صلعم
انانرا باحوال قافله شان اگاهی داده و فرمود فلان روز هنگام برامدن افتاب بمکه میرسند قریش ان روز بیرون رفتند
و قافله را چنانچه حضرت قبلا خبر داده بودند یافتند و اگر بعضی هاندم باسلام نشتافتند از شدت بغض و حسد با حضرت رسالت صلعم بود
و تعجب نکنید از حسد قوم که چه اتشی است در درون بعضی ابهای تمام دریاهای عالم ان اتش را خاموش ننماید و انا رد ولا الحاسد
میگویند حسن الجابری الانصاری

خاقانی

بر بام شده ره تا در او این فلک رخت / روح القدس دلیلش و معراج نردبان / جبریل هم جنیبه او زیر گوش حتی / بگذاشته رکابش و بر تافته عنان

برهان الدین القیراطی

سبحان من خص بالاسرا نبیه / بقربه حیث لا کیف و تمثیل / بالجسم اسری به والروح قادمه / و من اله تعظیم و تبجیل

له البراق جواد والسما طرق / سلوکه و دلیل السیر جبریل

نظامی

(چون فلک گنبد در جهان ناجش / تخت بر عرش بست سر تاجش / چون در آمد بر عرش فراز / ز دو بان ساخت [illegible])

(سر برون زد ز عرش نورانی / در نظرگاه سر سبحانی / چون حجاب هزار نور درید / دیده در نور بی حجاب رسید)

(زیر و بالا و پیش و پس چه بُدست / بلکه جهت گشت و شش جهت بگذاشت / از نبی جز نفس نبود آنجا / همه حق بود و کس نبود آنجا)

فسبحان من فی اللیل اسری بعبده / الی المسجد الاقصی لیزداد سؤددا / و حتی اذا ما بالنبیین کلهم / وصلی و آیات بها خلقه هدی

واوحی الیه الله اسرار وحیه / و اعطاه فی الدارین ملکا مخلدا / و لو لم یکن لم یعبد الله جهرة / و کان کانعام علی الخرا سرمدا

بابی من احمد السید الذی / علی منکب الجوزاء من مجده ...

سعدی

چنان گرم در تیه قربت براند / که در سدره جبریل از او باز ماند / بگفتا فراتر مجالم نماند

بماندم که نیروی بالم نماند / اگر یک سر موی برتر پرم / فروغ تجلی بسوزد پرم

لابن العطار المغربی

و لیلة للاسراء اجمل منظر / بجمال اسراء الحبیب الاجمل / فضلت علی الایام من شرف لما / حازته من شرف النبی الافضل

فسری الی اسنی محل وارتقی / والجن منه بوهم لم یکمل / (رفعت له حجب الجلال باسرها / فرای جلالا لم یکن بمثل)

حتی انتهی الروح الامین لحده / و بحیث [illegible] / ناداه لما ان ترقی وحده / لک یا محمد ذا التقرب لیس لی

ارقی الی الافق التی شاهدا / وارتک حظ فلک بالتنبیه الاکمل / وصعد بذروة من تعاظم ملکه / وصعد الی عرش الحبیب الاول

(فسما فت به حضرة القدس التی / سبحانها تغنی حجا المتامل) / وبدا الکمال له و فوق بعقلا / اجلا وسهو بالحبیب المقبل

(ان المراد لسرنا ولوجهنا / اقبل الینا یا محمد تقبل) / والبس بحضرة قدسنا خلع الرضا / منا و جر الذیل منها و ارفل

و لک الوسیلة یا محمد عندنا / وبها تجیب وسیلة المتوسل / فیه شفاء لعصدر فیه [illegible] / بمفصل منه و غیر مفصل

عطار

چون از سر سدره درگذشتی / دوران حدث در نوشتی / (از جمله عروس بر بدیدی / هفتاد حجاب بر دریدی)

تنها شدی از گرانی رخت / هم تاج گذاشتی و هم تخت / بازار جهت به هم شکستی / از زحمت خلق و تخت رستی

(از کنگره برون زدی ز کونین / در وقف خاص قاب قوسین) / (هم حضرت ذوالجلال دیدی / هم سر کلام حق شنیدی)

(از معرفت و هم و حیرت [illegible] / هم دیدن هم شنیدنت [illegible])

لشرف الدین ابی عبدالله محمد بن سعید المصری البوصیری

یا خیر من یمم العافون ساحته / سعیا و فوق متون الانیق الرسم / سریت من حرم لیلا الی حرم / کما سری البدر فی داج من الظلم

(و بت ترقی الی ان نلت منزلة / من قاب قوسین لم تدرک و لم ترم) / و قدمتک جمیع الانبیاء بها / والرسل تقدیم مخدوم علی خدم

شبستری

(در آن موضع که نور حق دلیل است / چه جای گفتگوی جبرئیل است / فرشته گرچه دارد قرب درگاه / نگنجد در مقام لی مع الله)

(چو نور او ملک را پر بسوزد / خرد را جمله پا و سر بسوزد / چه نسبت خاک را با عالم پاک / که ادراک است عجز از درک ادراک)

(چو چشم سر ندارد طاقت تاب / توان خورشید تابان دید در آب / از او چون روشنی کمتر نماید / در ادراک تو حالی می‌فزاید)

لمحمد بن نصر الخزرجی السعدی الانصاری

و اشهد بالمعراج قطعا بعبده / و اشهد بالایات فیه و اقطع / فجاز الطباق السبع لیلة جازها / و یفتح منها کل باب و یشرع

و کل سماء جاءها قیل مرحبا / وارسلت للخلق الشفیع المشفع

نظامی

(چو جبریل از رکابش باز پس گشت / عنان برزد ز میکائیل بگذشت / سرافیل آمد و پر در نشاندش / به موج خانه رفرف رساندش)

(ز رفرف بر رفرف طالع علم زد / وز آنجا بر سر سدره قدم زد / جریده بر جریده نقش سیمای / بیابان در بیابان رخش میراند)

(چو خوش شد آسمان را فرش بر فرش / باستقبالش آمد تارک عرش / فرس بیرون جهاند از کل کونین / علم زد بر سر قاب قوسین)

(قدم بر فرق ز نور خویش برداشت / حجاب کائنات از پیش برداشت / محمد در مکان بی مکانی / [illegible] آمد ثنا بی ثانی)

(جهت را بر جهت چون [illegible] / خداوند جهت را بی جهت دید / در آن دیدن که حضرت حاصلش بود / دلش در چشم و چشمش در دلش بود)

چو بسته از کرامت خلعت خاص / بیامد باز پس با گنج اخلاص / خلایق را برات شادی آورد / ز دوزخ نامه آزادی آورد

للشيخ كاظم الازری

من تسنّی متن البراق لیطوی صحف افلاکها بخطاها (وترقی لقاب قوسین حتی شاهد العقبة التی یخشاها)

وعلی متنه ید الله مدت فافاضت علیه روح نداها (ورآه ما یری من کنوز الصمدانیة التی اخفاها)

وهو سر السجود فی الملأ الاعلی ولولاه لم تعفر جباها (وهو الآیة المحیطة بالکون ففی عین کل شیء تراها)

العزیز الذی مفاتیح علم الواحد الفرد عنده ما حواها (وهو الجوهر المجرد منه کل نفس ملیکها زکاها)

وهو طاوس روضة الملک بل ناموسها الاکبر الذی یرعاها ما رأت وجهه الفقاهة الا وأراقت منه حیاها حیاها

عشق نه چشم تماشا کند تا کنه
نظاره گوید راه زاندازه برون رفته بی تو سخن بر درگه چه زرفته عقل اینجا واقعه چنانکه

للعلامة المقری التلمسانی

وله المعجزات وللای تبدو للفیلی وجه بهن تمام فمن المعجزات ان سار لیلا وجمیع الانام فیه نیام

راکب البراق حتی الی القدس وفیه رسل الاله الکرام فاستووا خلفه صفوفا وقالوا صل یا احمد فانت الامام

فعلیه من ربه صلوات زاکیات مع التحیة والسلام

[illegible]

مقصود از انفسنا جز حضرت امیر کسی نیست

قال الله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم

چون نصارای نجران را ابتهال با حضرت رسول صلعم عهد شد فردا حضرت رسول صلعم تشریف اورده در حالتیکه حضرت حسین علیه السلام را در اغوش کشیده و دست حضرت حسن را گرفته و حضرت صدیقه دنبال ان حضرت روان شده و حضرت امیر در دنبال حضرت فاطمه و حضرت رسول صلعم فرمود من نفرین بکنم شما امین بگوئید اسقف نصاری بقوم خود گفت مبادا مباهله با این جماعت نمائید زیرا من رو هائی می بینم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جای خود حرکت میدهد

قال الله تبارک وتعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون

در مسجد حضرت امیر در نماز بودند بحال رکوع سائلی چیزی خواهش کرد بدو نداد حضرت امیر انگشتری از انگشت بیرون انداخته برای سائل جبرئیل این ایت را برای حضرت رسول صلعم فرود اورد در شان حضرت امیر

وقال تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس

عیاشی از ابن عباس و جابر روایت نموده که خداوند پیغمبر صلعم را فرمود علی را بخلافت نصب فرموده و لا ابتیس [illegible] از مردم انگاهی حضرت رسول صلعم از ترس چهار بود که بگویند ترشید نه بعضی بگویند ابن عطیه را از خود بشرحش داده است و بر ان حضرت طغیان نمایند انگاه این ایت نازل شد حضرت رسول صلعم در غدیر خم ان حضرت را بر ترک گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و بطرق دیگر نیز این خبر وارد اهده

وقال تعالی وکفی الله المؤمنین القتال بعلی ابن ابی طالب دفع حضرت امیر در جنگ احزاب عمرو بن عبد ود را کشته و قریش نا امید شده راه مکه گرفتند این ایت در شان ان حضرت فرود امد

وقال تعالی ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد

شبی که حضرت رسول صلعم از مکه به مدینه هجرت فرمود و حضرت امیر المومنین علیه السلام بر فراش ان حضرت خفته تا چون قریش بیایند گمان برند برای شهادت حضرت و این فداکاری بیغین را احدی جز ان بزرگوار طاقت نداشته

معجزه — باآنکه ابن خلکان متمایل بنصب بود در وفیات الاعیان بترجمه حیص بیص شاعر مینویسد شیخ نصرالله بن مجلی از ثقات اهل سنت گفت شبی حضرت امیر علیه السلام را در خواب دیدم عرض نمودم وقتی فتح مکه را نمودید فرمودید هر کس از مشرکین بخانه ابی سفیان برود ایمن است آنگاه از آل ابی سفیان در کربلا با اهل بیت تو رسید آنچه هیچ گوشی نشنیده و چشم روزگار ندیده حضرت امیر علیه السلام فرمودند اشعار پسر صیفی را شنیدهٔ عرض نمودم نه فرمودند برو بشنو شیخ نصرالله گفته از خواب بیدار شدم و رفتم درب خانه حیص بیص از خانه بیرون آمده خواب خود را باو گفتم دیدم بسیار گریست و سوگند بخدا اونیز یاد نمود که اگر این اشعار از دهان یا قلم من تا حال باحدی رسیده باشد و همانا شب دوشینه انشا کرده‌ام آنگاه خواند

ملکنا فکان العفو منا سجیة — فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتم قتل الاساری وطالما — غدونا علی الاسری نعف ونصفح
فحسبکم هذا التفاوت بیننا — وکل اناء بالذی فیه ینضح

۱۳۱۷

صاحب اصطهبانات چه نیکو گفته

تو یی آن نقطه بالای فای فوق ایدیهم — که در گاه تنزل تحت بسم الله را بائی

چه مریخ آیت ای الکه تو خود جبین مریخی — چه شاگو یمت ای الکه تو خود عین شانی

هر آیتی که آمده در شان کبریا — اندر جبین و ناصیه تو مبین است

جامی اصحت ز اثر الک یا نخبة النجف — بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف — میوم آستان قصر جلال تو در دیده ام که عذر تقصیر ما سلف

خیل خدام ترا ایگستره در زمره دو رخ — سینه وشده درشکنان وا او را گریم

١٣١٢

لابن ابی الحدید المعتزلی

یا برق ان جئت الغری فقل له — اتریک تعلم من بارضک مودع — فیک ابن عمران الکلیم وبعده — عیسی یقفیه واحمد یتبع

بل فیک جبریل ومیکال واسرافیل — والملأ المقدس اجمع — بل فیک نور الله جل جلاله — لذوی البصائر یستشف ویلمع

فیک الامام المرتضی فیک — الوصی المجتبی فیک البطین الانزع — هذا ضمیر العالم الموجود عن — عدم وسر وجوده المستودع

هذا الامانة لا یقوم بحملها — خلقاء هابطة واطلس ارفع — هذا هو النور الذی عذباته — کانت بجبهة آدم تتطلع

یا من له ردت ذکاء ولم یفز — بنظیرها من قبل الا یوشع — یا قالع الباب الذی عن هزها — عجزت اکف اربعین واربع

لولا حدوثک قلت انک جاعل — الارواح فی الاشباح والمنتزع — لولا مماتک قلت انک باسط — الارزاق تقدر فی العطاء وتمنع

العالم العلوی الاتربة — فیها لجثتک الشریفة مضجع — لی فیک معتقد ساکشف سره — فلیصغ ارباب النهی ولیسمع

والله لولا حیدر ما کانت — الدنیا ولا جمع البریة مجمع — من اجله خلق الزمان وضوئت — شهب کنسن وجن لیل ادرع

والیه فی یوم المعاد حسابنا — وهو الملاذ لنا غدا والمفزع

لجار الله الزمخشری

کثر الشک والخلاف وکل — یدعی الفوز بالصراط السوی — فاعتصامی بلا اله سواه — ثم حبی لاحمد وعلی

فاز کلب بحب اصحاب کهف — کیف اشقی بحب آل النبی

حافظ — الا ای که دوستی علی نیست ترا قرائت — کوزاهد زمانه دگو شیخ راه باش

وما احسن قول — ابن الجوزی — تویی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیهم — که در وقت تنزل تحت بسم الله را بائی

لابن الحاج الاندلسی المالکی — والفضل ما شهدت به الاعداء

وصهر النبی المجتبی وابن عمه — ابو الحسنین المحتوی کل سودد — وزوجه بنت السیما من سمائه — ونا هیک تزویجا من العرش قد بدی

بخیر نساء والجنة القد سودا — وحسبک هذا السودا لمسود — فیا تا وجل الزهراء خیر حلالها — وقد اثرا بالزاد من کان یجتدی

فاثرت الجنات من حلل ومن — حلی لها وعیالاذاک اتزید — وما عنبر من طیبات العرف لبسه — وفی السندس العالی غدا یوم فرنجید

وقال رسول الله انی مدینة — من العلم وهو الباب والباب فاقصد — ومن کنت مولاه علی ولیه — ومولاک فاصدق حب مولاک ترشد

واکمل بمن خلیا من نبوة — کهرون من موسی وحسبک فاحمد — وکان من الحسنین اول ابن — ال الدین الیمین الطاهر المرشد

وعاد رسول الله مرتضیا له — وکان عن الزهراء بالمسجد — فمسح عنه الترب ازمس جلده — وقد قام منها الغا للتفرد

وقال له قول التلطف قم ابا — تراب کلام المخلص المتودد — وفی خیبر قال المصطفی ان سیدا — شبابکم فی دار عز وتودد

وارسله عند الرسول سبلقا — وخص بهذا الامر تخصیص مفرد — وقال بل التبلیغ عنی ینبغی — لمن هولیس من بنی من القوم فاقتدی

وقد قال عبد الله لعلی انی الله — ان سالکم عنهم سوال لشدد — واما علی فالتفت ابن جنبه — وبنت رسول الله فاعرفه تشهد

وما زال صوا ما خیبار له — علی الحق قوا ما کثیر التشهد — فتزهد من الدنیا بما نال معرضا — عن المال ومن حاجة المال یرجد

لقد طلق الدنیا ثلاثا وکلها — زاد او قد جاءت لقتول لها بعدی — واقربهم عهد نبیا وکلهم — اولوا الحق لکن کان اقرب مهتدی

من الحدیقة

ای سنائی بقوت ایمان مدح حیدر بگو پس از عثمان

شرف شرع قاضی دین او صدف در آل یس او

(رازدار خدای پیغمبر رازدار پیمبرش حیدر)

خوانده برکنده پیری و پیری سه طلاق و چهار تکبیری

جانب هرکه با علی نه نکوست هرکه گو باش من ندارم دوست

للشیخ حسین والد الشیخ بهاء الدین العاملی

(علم الکتاب وعلم الغیب ...)

مولوی رومی

تا صورت پیوند جهان بود علی بود تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود

چندانکه در آفاق نظر کردم و دیدم از روی یقین در همه موجود علی بود

این کفر نباشد سخن کفر نه اینست تا هست علی باشد و تا بود علی بود

لدعبل الخزاعی

مولوی دست او را حق چو دست خویش خواند تا ید الله فوق ایدیهم براند

لحسان بن ثابت الانصاری انشده یوم الغدیر بحضرته بعد الاستیذان عن النبی صلعم

یناديهم یوم الغدیر نبیهم بخم واسمع بالرسول منادیا فقال فمن مولاکم ووليكم فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا

الهک مولانا وانت ولینا ولن تجدن منا لک الیوم عاصیا فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما وهادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له انصار صدق موالیا هناک دعا اللهم وال ولیه وکن للذی عادی علیا معادیا

فخص بها دون البریة کلها علیا وسماه الوزیر المواخیا

بیرام خان شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او اگر غلام علی نیست خاک بر سر او

محبت شه مردان مجو ز بد پدری که دست غیر گرفته است پای مادر او

اهلی شیرازی آن شهنشاهی که بحر لافتی را گوهر است خسرو دشت نجف شاه ولایت حیدر است

هرکرا کین علی در دل بود گر بداعه باشدم گویم گناه مادر است

معنی قول علی با ما ... کین سخن را صد جهان معنی ...

من المنسوب الی الشافعی

قیل لی قل فی علی مدحا ذکره یخمد نارا موصده قلت لا اقدم فی مدح امرء ضل ذو اللب الی ان عبده

والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده وضع الله بظهری یده فاحس القلب ان قد برده

وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده

حمیدی کشمیری مرتضی آنکه شد مسند علی نسبی است آفتاب بیت کبریج شرفش ...

مردی شد از سر علی کس آگاه زیرا که نشد کس آگه از سر اله یک ممکن و در همه صفات واجب لا حول ولا قوة الا بالله

وهذا اورده ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغة وفیها التعریض بالثلثة الذین خلفوا

اذا کنتم ممن یروم لحاقه فهلا برزتم نحو عمرو ومرحب وکیف فررتم یوم احد وخیبر ویوم حنین ...

الم تشهدوا یوم الاخاء وبیعة الغدیر وکل حضر ... فکیف ...

وکیف علی بن ابی طالب ... اذا ما ... الشمس ... یصلی ...

ومن قبله افنی سلیمان خیله ... یجل عن الاوهام ...

فلیس بیان القول عنه بکاشف غطاء ولا فصل الخطاب بمعرب ...

تکون تراه ... وتقدیس ...

وتعقیب اسراب النجوم ... علی ... فلولاک ...

ولا فلق البحر ابن عمران بالعصا ولا قربت الاحزاب ... ولا قبلت من عابد صلواته ولا غفر الرحمن زلة مذنب

ولم یعل فیک المسلمون جهالة ولکن لسر فی علاک مغیب

الفردوسی الطوسی رفع الله درجته بالمقام القدسی من خاتمة محمود الغزنوی

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی که من شهر علمم علیم درست درست این سخن گفت پیغمبرست

گواهی دهم کین سخن راز اوست تو گویی دو گوشم بر آواز اوست ...

منم بنده هر دو تا رستخیز اگر شه کند پیکرم ریز ریز من از مهر این هر دو شه نگذرم اگر تیغ شه بگذرد بر سرم

لعبد الله بن ابی سفیان بن الحرث بن عبد المطلب

وصی النبی المصطفی وابن عمه … فمن ذا یدانیه ومن ذا یقاربه
ومن علی ذاک صاحب خیبر … وصاحب بدر یوم سالت کتائبه

للسید الحمیری واسمه اسمعیل بن محمد بن یزید بن ربیعة الحمیری

ردت علیه الشمس لما فاته … وقت الصلوة وقد دنت للمغرب
خیر البریة بعد احمد من له … منی الهوی والیه بنیه تقربی
حتی تبلج نورها فی وقتها … للعصر ثم هوت هوی الکوکب
وعلیه قد حبست ببابل مرة … اخری وما حبست لخلق معرب
الا لاحمد او له ولردها … ولحبسها تاویل امر معجب
ولقد سری فیما یسیر بلیلة … ردت علیه هناک اکرم مرکب
ونجم اذ قال الاله بعزمه … ثم یا محمد بالولایة واخطب
وانصب اباحسن لقومک انه … هاد وما بلغت ان لم تنصب
فدعاه ثم دعاهم فاقامه … لهم فبین مصدق ومکذب

سعدی

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند … جبار در مناقب او گفته هل اتی
زورآزمای قلعه خیبر که بند او … در یکدگر شکست به بازوی لافتی
مردی که در مصاف زره پیش بسته بود … تا پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا
شیر خدای و صفدر میدان و بحر جود … جانبخش در نماز و جهانسوز در وغا
دیباجه مروت و سلطان معرفت … لشکرکش فتوت و سردار اتقیا
فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست … مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی

لحرز الفاسی ابن الشحنة الحلبی

وان المرتضی ابن عم محمد … من المنسوب الی اشرف نسب
کفی فی فضل مولانا علی … وقوع الشک فیه انه الله
ومات الشافعی ولیس یدری … علی ربه ام ربه الله

آواز رعد است این چنان … یا شیر حق غرید آن
… شاهنشه عالم علی بخشنده خاتم علی

صحبت لاری

ای تا ولی مشت خدا شیر خدا … ساقی تربت خدا کش کوثر آمده
فخر بنی آدم علی کز ما سوا … آمده

وقال بعضهم

العقل نور وانت معناه … والکون سر وانت مبداه
والخلق فی جمعهم اذا جمعوا … الکل عبد وانت مولاه
یا آیة الله فی العباد ویا … سر الذی لا اله الا هو
فقال قوم بانه بشر … وقال قوم لا بل هو الله
یا قاسم النار والجنان غدا … انت ملاذ الراجی وملجاه
یا صاحب الحشر والمعاد ومن … مولاه حکم العباد والله

فارسی

شه سریر ولایت علی عالی قدر … که هست پیش کمالش فزون نقص کمال
شهنشهی که تراز کش سخن نتوان … بگفت هفت فلک را بجای یک مثقال

للسید ابو الحسن یحیی بن احمد الفرجی الحلی

لیث الملاحم ان علت نار الوغی … وحمی حمیة المستجیر ثارا
… عن اخبارا
… منهدت الیه بجحفل … ذکرت … بدرا
وسل عنه سلفا … وشمس الضحی بغبارا

لابن ابی الحدید المعتزلی فی ذکر فتح الکعبة وفضایل مولانا … مقتدانا

لولا حدوثک قلت انک جاعل الا … رواح فی الاشباح والمستنزع
لولا مماتک قلت انک باسط الا … رزاق تقدر فی العطاء وتوسع

شوس تهش الی الطعان کانها … اسد تلج الموت من اظفارها
یمشون بالارجاف غزة ماجد … ضاقت به ارض فذا افرارها
قادها ضربا بعضب سیفه … وطال بالتقصیر من اعمارها
فتری فوارسها صرعیة وما … اشلاء فوق سهولها ووعارها
شجت لهامیض الصفاح غلاتها … حمرا سقته لاجل وثارها
اکفا نها فانی النجیع وغسلها … والی جهنم مستقر قرارها
صرعی وما جوف الضباع قبورها … والنسر والسرحان من زوارها
یا آیة الجبار یا فصل القضاء … وقسیم اطباق الجنان ونارها
یا نعمة الملک الرؤف علی الوری … والنعمة العظمی علی کفارها
صلی علیک الله یا من حبه … فیه النجاة من الجحیم ونارها
ما غمس اللیل البهیم وما دجی … وتنفس الاصباح فی اسفارها
او حرک الاوراق خفاق الصبا … وتغنت الاوراق فی اوکارها

یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن … زشت باشد چشم را بنقش آزر داشتن

سنائی

ای سلامت خانه نوح نبی بنمایدت … تا توانی خویشتن را این ازین شرف داشتن
شو مدینه علم را در جوی پس اندر خرام … تا کی آخر خویشتن چون حلقه بر در داشتن
چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است … خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن
من چه گویم چون تو دانی مختصر عقل آوری … قدر خاک افزون تر آن گوهر داشتن
مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد … حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن
آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امیر … کافرم گر میتواند کفش قنبر داشتن
تا سلیمان وار باشد حیدر اندر مملکت … زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن
آفتاب اندر سما با صد هزاران نور و تاب … زهره را کی زهره باشد چهره از هر داشتن
خضر فرخ پی دلیلی را میان بسته چو کلک … جاهلی باشد ستور لنگ رهبر داشتن
جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند … یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن
از پس سلطان ملکشه چون نمی داری روا … تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن
از پی سلطان دین پس چون روا داری همی … جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
گر همی خواهی که چون مهرت بود مهرت قبول … مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن

لابن ابی الحدید المعتزلی فی ذکر فتح الکعبة وفضایل مولانا … مقتدانا

الا ان الذی فی ذکر … من الناس لم تبرح بها الشرک نیرا
طلعت علی البیت العتیق بعارض … یمج نجیعا من ظبی الهند احمرا
واظهرت نور الله بین قبائل … من الناس لم تبرح بها الشرک نیرا
وکسرت اصناما فعفت حماتها … رقیبا بالشمس غارب احدقت به … ملائک تتلون الکتاب المسطرا
بیمناک حتی یحمرا
الامام وازکی ناعل وطیء الثری … فسبح جبریل وقدس هیبة … وهلل اسرافیل رعبا وکبرا
لعارب خیر المرسلین واشرف
فیا رتبة لوشئت ان تلمس السها … بها لم یکن ما رمته متعذرا
ویا قدمیه ای قدس وطئتما … وای مقام قمتما فیه انورا
بحیث اطاعت سدرة العرش ظلها … بعزوتک … بذلک مفخرا
وحیث الوصی الشفعانی قاطع … من الصعدة الاعلی تبارک مصعدا
صدمت قریشا والرماح شواجر … فقطعت من ارحامها ما تشجرا
فلولاک … عصبک حجحت … بعضبک جری من دم القوم ابحرا
ولکن ستر الله شطر قلیبها … فکنت لتسطو ثم کان لیغفرا
وردت جنینا … یا شرخص … فذللت من ارکانها ما توعرا
فکم من دم اضحی بسیفک قاطر … بها من کمی قد ترکت معفرا
وکم فاجر فجرت ینبوع قلبه … وکم کافر الترب اضحی مکفرا
واعجب انسان من القوم کثرة … فلم یغن شیئا ثم هرول مدبرا
ولیس بنکر فی حنین فراره … ففی احد قد فر خوفا وخیبرا
وما کل من رام المعالی تحملت … مناکبه منها الرکام الکنهورا
تنح عن العلیاء یسحب ذیلها … همام تردی بالعلی وتازرا
فتی لم یعرق فیه تیم بن مرة … ولا عبد اللات الخبیثة اعصرا
ولا کان معزولا غداة براءة … ولا عن صلوة ام فیها مؤخرا

فیضی اکرهٔ

زهی نقش بلند که بر دوش احمد ز مهر نبوت مقدم نشیند | از این فخر کرد قدوش توانم که چون تکمه بر تاج آدم نشیند
بجا که حریم درت اوج قدسی هر دو بر زه خیر مقدم نشیند | خوش ساحت ایل الها کوه ریحا نهال ولای تو محکم نشیند

للشیخ کاظم الازری

فارس المسلمین فی کل حرب | قطب محرابها امام وغاها | اسد الله ما رأت مقلتاه | نار حرب تشب الا اصطلاها
ذاک راس الموحدین وحامی | بیضة الدین من اکف عداها | جمع الله فیه جامعة الرسل | واتاه فوق ما اتاها
وبه استفتح الهدی یوم بدر | من طغاة ابت سوی طغواها | وباحد کم فل احزاب شرک | او قد ذوا الوغی اطفاها
یوم وارت جالوت الا | اسد الله کان قطب رحاها | ذاک یوم جبریل انشد فیه | ما حاذ والعلی ذوات
ذاک شخص بمثله الله | احوی الخافقان انس وجن | قصبات السبق التی قد حواها
لافتی فی الوجود الا علی | ذاک شخص بمثله الله باها | من راه رای تماثیل ذکر | عن شاء والاله تماها
لاترم وصفه ففیه معان | لم یصفها الا الذی سواها | لو سرت فی الثری الحقیقة علی | من ثرا الرد من جماها
لم یزل عنده مفاتیح کنف | قد اماطت عنه العیوب غطاها | باسط عن یدالاله بیمینا | یرسل الرزق للعباد عطاها
لهم لا تجری فلک الافلاک | الا کحبة فی فلاها | کم عزی مشکلا فقل عراه | لعیر المشکلات الا فتاها
هل اتی هل اتی بمدح سواه | لا ومولی بذکره حلاها | یابن عم النبی انت ید الله | التی عم کل شیء نداها
بل به الروح لم یزل یتردد | الحق وبل النجوم الاسماها | انت بعد النبی خیر البرایا | والسماء خیرها بها قمراها
انت قرانه المجید واوصافک | ایاته التی اوحاها | لک کف من ابحر الله تجری | انهر الانبیاء من جدواها
قدر ترا ضعتما بثدیی وصال | کان من جوهر التجلی غذاها | کیف تخشی العصاة بلوی المعاصی | وبک الله منقذ مبتلاها
لک ذات من الجلالة تحوی | عرش علم کان الله استواها

هاتف

زهی مقصود کلی از وجود آدم و حوا | کهٔ از انبیش عقل بود کو هر شمار روحت پیغمبر کمالش است وی شنودی ابشار دلی مشنا
کتاب افرینش را انجام تا حیب یعنی علی | عالی میاملی | حقیقت بود وجود ارض و سما
غرض ذات همایون تو از دنیا و عقبا | شد از دست قوی این خدا | افراه لافتی تاج شد محلق کم فرق
رخ از آب عدم ناشسته بود آدم | بدبدی قائم بالای لا بر لا برابر از الا
نگشتی کر طراز کلش دین سرو بالایت | شکست از بازوی مقدارت وحدت بوالیها
ز برق ذوالفقارت خرمن هستی بتان | سوی تیغ و تازی صف اعدا
اگر علم خدا و ندی نیا و ربد جا بازویت | چه بازوی دست | قوی و تمام امام خلق بعد از مصطفی حقا
که جا بدای نگردد تا قیامت در جهان پیدا | ز افعال صفات ذات اگر منیم کنج
بهر کس غیر نام تو امام الحق بجان ماند | که بر گوسا له زرین خطاب ربنا الاعلی
کلام الله بیح نوشت جبریل امین راقم | پیمبر راوی و شراح ذاتت خالق یکتا

لابن ابی الحدید

هو النبأ المکنون والجوهر الذی | تجسد من نور من القدس زاهر | ووارث علم المصطفی وشقیقه | اخا ونظیرا فی العلی والاوامر
ولولاه لم یکشف الشمس نورها | وعقل من افلاکها کل دائر | هو الایة العظمی ومستنبط الهدی | وخیر ارباب النهی والبصائر
الا انما التوحید لولا علومه | کعرضة ضلیل ونهبة کافر | الا انما الاقدار طوع یمینه | فبورکت من ذو ترسطاع وقادر
فلو رکض الصم الجلاد وطا | الفجرها بالمترعات الزواجر | تعالیت عن مدح فابلغ خاطب | به ملک بین الناس اقصر قاصر
صفاتک اسماء وذاتک جوهر | بری المعانی من صفات الجواهر | یجل عن الاعراض والاین والمتی | ویکبر عن تشبیهه بالعناصر
اذا طاف قوم فی المشاعر والصفا | فقبرک رکنی طائفا ومشاعری

صبا

سزاوار نشستن بر فراز مسند احمد | کسی باشد که چون کرامت خدا وجه بهتر | نگشتی در حجاب عرش با خیر البشر همدم | نگشتی بر فراز بروج الامین همبر
نگشتی در فرو وجه الاکرم نعلین زود خیبر
اگر معراج بوطن نعلین بای بود و بدیدا | تو در معراج اه در حرم بر کتف پیغمبر | شکسته بحرغ را از سقف دیگاه وقف وقدر ادشان | فراز دوش الاکرم نگسته سکه بوهر او بحرتم
باین همه کار از انسان در کمت بیرون | بس بعید وارد حضرت این کشته خیبر | چو حجاب دوست خواندند بابی چو مرضی بلا | از آن کرکشته سبک بازه خیبر
نکرد بای عیسی کرا از مهر جهانی | نکشتی بادر موسی کرا از لطف جهانی | باوج چرخ کی کرسی زکید کلام الله فرو ز نزل | زنده خلیل چون جستی شرر نرمه
شرار ی کرده با کند و آتش نیفت که از قران نازد حضر با دیگر

للملا علی الخونی

اعلی تیز کیف بشر | ربه فیه تجلی وظهر | هو والمبدء شمس وضیاء | هو والواجب نور وقمر
اذن الله وعین الباری | یا له صاحب سمع وبصر | علة الکون ولولاه لما | کان للعالم عین واثر
ولد اُبدِع تعقله | من عقول ونفوس وصور | فلک فی فلک فیه نجوم | صدف فی صدف فیه درر
مظهر الواجب والممکن | صورة الجامل فی المظهر | ما رمی ربه الا وکفی | ما غزا غزوة الا وظفر
جنة منه وخلد ونعیم | بغضه منه نار وسقر

شاه زنگلو سیمرغ ذوالفقار تو چون بال برکشاد | قاف وجود را بخود بی قرار یافت

حاج میرزا علی انصاری الجابری به بنده گوید

زین سپس دست من و دامن آن عرش عظیم — کایزدش شأن ولایت با دلاور داشت
ای خداوند من ای بنده خاص یزدان — که بدر لطف ام از مهر و ولای تو بهشت
مدح انصاری اگر لایق قدر تو نشود — افتخارش بدو عالم همین قدر بس است

و خود بنده گفته ام با التزام آفتاب و سایه و لذا نام تغزل و مدیح را مدح جمال حسن الجابری

تا که روی و موی دلبر آفتاب و سایه گشت — روز و شب پیچید و اندر آفتاب و سایه گشت
آنکه چتر سنبلت شد سایبان در آفتاب — باز بر رخ زلف عنبر آفتاب و سایه گشت
خط بروی مه کشیده سایه بر آفتاب — جبهه زیر جعد عنبر آفتاب و سایه گشت
ابروانت دو هلال سایه بخش نور پاش — ای عجب کاین ماه و نور آفتاب و سایه گشت
گه بعارض طوق زد چاه زنخ گه گرد لب — زمزمی در طوف کوثر آفتاب و سایه گشت
خال کیوان پا بفرق مشتری بنهاد و گفت — نعل قنبر تاج سر بر آفتاب و سایه گشت
ای علی کامد بسایه ات عرش و کرسی تا بفرش — وانچه در گوهر مقرر آفتاب و سایه گشت
تا که نعلین تو بوسیده است قنبر صبح و شام — بوسه زن بر نعل قنبر آفتاب و سایه گشت
آفتابی در ولایت زیر سایه ات جبرئیل — گرچه او را زیر شهپر آفتاب و سایه گشت
محو ما در جلوه تو لازم و ملزوم عشق — کاین فنا در کوی دلبر آفتاب و سایه گشت
پرتو هستی تو هستی امر و خلق بود — ذره زان مهر انور آفتاب و سایه گشت
تا غبار زیر سایه این علم در آفتاب — هم بفرمان پیمبر آفتاب و سایه گشت
شکر حق را سجده زد بر سایه تو آفتاب — تا دگر بارت مسخر آفتاب و سایه گشت
در نماز جهر و الله اکبر گفت مهر — آری آن مه قبله هر آفتاب و سایه گشت
نی عجب گر سایه حق را آفتاب آرد نماز — کز طفیلش خلق یکسر آفتاب و سایه گشت

جابری را فخر جابر بس که در سایه علی
بیرجا گر سالها در آفتاب و سایه گشت

دیگر مرحوم حاج میرزا علی انصاری گفته

خداوند کریم در قرآن خداوندش شاگرد — گواه آن آیه الیوم اکملت لکم دین
خطا کردم که این جمله را بیش ها وردم — غلط گفتم بخوان از یاد و علم الله حق یقین
و قد قال رسول الله من کنت له مولی — فمولاه علی ابن عمی

از شعرای مرحوم میرزا احمد خان سامانی خوب گفته

بپرده بود جمال جمیل عز و جل — بخویش خواست کند جلوه بصبح ازل
چو خواست آنکه جمال جمیل بنماید — علی شد آینه خیر الکلام قل و دل

از پیشین زمان بیشتر شعرای پارسی زبان شیعه بودند مانند فردوسی و سنائی و ادیب صابر و غیرهم و معزی امیر الشعرا سنجر نیز شیعه بوده در قصیده گوید

زهی خجسته و فرخنده باد فروردین — بفرخی و خوشی آمدی ز خلد برین — تا آنجا که گوید
اگر بدان صنم ماهروی برگذری — بگو ز حزن من آنکه کشش لعبت حزین
در آن دو زلف دلاویز او بجوی دلم — چنانکه گم نشوی در میان حلقه و چین
دگر تو را بسوی فردوس باز گشته بود — درود من برسان سوی جبرئیل امین
بزاد و شوال آن انگه که تا که بود بحق — امام پیشین بعد از رسول باز پسین
دگر بسوی زیارت بسوی مدینه علم — خیال جوی مراد مدینه جوی ببین
بگو دو بوسه بر آن خاک ده که هست در او — جمال سید سادات و عترت یسین
وصی خاتم پیغمبران و شیر خدای — نگاهبان نبرده عرب و مرد خندق و صفین
نه دل بکفر بیالوده و نه لب بشراب — نه گوش داده بدان و نه هوش داده بدین

در لب بشراب تعریض بخلیفه ثانی داشت

قال الله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا

وقال تعالى ان الابرار يشربون من كاس كان مزاجها كافورا عينا يشرب بها عباد [illegible]
ويطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيما واسيرا انما نطعمكم لوجه الله لا نريد [illegible]
فوقيهم الله شر ذلك اليوم ولقيهم نضرة وسرورا وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا [illegible]
ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلا ويطاف عليهم بانية واكواب كانت قواريرا قواريرا [illegible]
ويسقون فيها كاسا كان مزاجها زنجبيلا عينا فيها تسمى سلسبيلا ويطوف عليهم [illegible]
واذا رايت ثم رايت نعيما وملكا كبيرا عاليهم ثياب سندس خضر واستبرق وحلوا [illegible]
ان هذا كان لكم جزاء وكان سعيكم مشكورا

خاص و عام از اصحاب سیر الانام روایت نموده اند که این آیه و این سوره در حق [illegible] حضرت
و حسنین علیهم السلام [illegible] حضرت [illegible] حضرت
بحضرت امیر گفتند [illegible] حضرت امیر و حضرت [illegible]
[illegible] حضرت امیر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قال الله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا

و قال تعالى ان الابرار يشربون من كاس كان مزاجها كافورا عينا يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا يوفون بالنذر ويخافون يوما كان شره مستطيرا

و يطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيما واسيرا انما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء ولا شكورا انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطريرا

فوقيهم الله شر ذلك اليوم ولقيهم نضرة وسرورا وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا متكئين على الارائك لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا

ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلا و يطاف عليهم بانية من فضة واكواب كانت قواريرا قواريرا من فضة قدروها تقديرا

و يسقون فيها كاسا كانت مزاجها زنجبيلا عينا فيها تسمى سلسبيلا و يطوف عليهم ولدان مخلدون اذا رايتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا

واذا رايت ثم رايت نعيما وملكا كبيرا عاليهم ثياب سندس خضر واستبرق وحلوا اساور من فضة وسقيهم ربهم شرابا طهورا

ان هذا كان لكم جزاء وكان سعيكم مشكورا

خاصه و عام از اصحاب خیر الانام روایت نموده اند که این آیه ها در سوره هل اتی بتشریف حضرت امیر المؤمنین و حضرت صدیقه علیها سلام الله و حسنین علیهما سلام الله و کنیز آنها فضه نازل شد وقتی که حضرت حسنین بیمار شدند و حضرت پیغمبر با اصحاب بعیادت ایشان آمده بحضرت امیر گفتند نذری برای شفای این دو سید جوانان بهشت بفرما حضرت امیر و حضرت صدیقه و فضه سه روز نذر روزه نمودند و دو گوهر عرش الهی شفا یافتند حضرت امیر سه صاع جو از شمعون خیبری وام گرفته و حضرت صدیقه آرد نموده و پنج قرص نان پخته چون روز اول خواستند افطار نمایند مسکینی هنگام افطار رسیده آن نانها را باو ایثار فرمودند و خود جز آب تناول نفرمودند و روز دوم روزه گرفتند و چون وقت افطار باز خواستند غذائی تناول فرمایند یتیمی برابر ایشان آمده غذای خود را بیتیم دادند و خود با آب افطار کردند و روز سوم را روزه داشته موقع افطار نان جوین را که برای افطار حاضر آورده بودند اسیری برانها وارد شده آن نانها را باو دادند و خود باب افطار نمودند آنگاه جبرئیل بر حضرت پیغمبر نازل شد و گفت یا رسول الله خدا این آیات الهی را بتکریم اهل بیت الطهارت فرستاد و [illegible] و اهل بیت تو
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی

١٣١٢

خیر گوید حسن جابری که این شعر شبلی مناسب مقام اهل بیت اطهار است

ما ینتهی نظری منهم الی رتب — فی الحسن الا ولاحت فوقها رتب

ولو ان النساء کمثل هذی — لفضلت النساء علی الرجال

شعر

دختر مصطفی اگرچه زن است — شیرمردان چو زن نیم تن است
زن اگرچند نیم مرد انند — باد مردیم زن دانند
شیر نیزه ولیش اگر نبودی مرد — زینت از مرد در جهان او فزود
همتش زاختران برشته کند — عصمتش بانگ بر فرشته زند

للسيد الحميري اذا انا لم احفظ وصاة محمد ولا عهده يوم الغدير المؤكدا فاني كمن يشري الضلالة بالهدى تنصّر من بعد التقى وتهوّدا
وما لي وتيم او عدي وانما اولو نعمتي في الله من آل احمدا تتم صلوتي بالصلوة عليهم وليست صلوتي بعد ان اتشهدا
بكاملة ان لم اصلّ عليهم وادع لهم ربا كريما ممجدا

لابن جبير الاندلسی
احب النبي المصطفى وابن عمه عليا وسبطيه وفاطمة الزهرا هم اهل بيت اذهب الرجس عنهم واطلعهم افق الهدى انجما زهرا
موالاتهم فرض على كل مسلم وحبهم اسنى الذخائر للاخرى

مجلس شورای ملی کتابخانه

للشيخ حسين والد الشيخ بهاء الدين العاملي
من لم يكن حب الزهراء عقيدته فلا نصيب له في دين جدهم
والاه طه ونون والضحى وكذا في هل اتى عدا في نحو من مدحهم
قد شرّف الانس انهم في عدادهم كالارض اذ شرفت بالبيت والحرم
وان يثب ركبهم الاعداء في النسب فالتبر من حجر والمسك بعض دم
هم الولاة وهم سفن النجاة وهم لنا الهداة الى الجنات والنعم
نفوسهم اشرقت بالنور وانكشفت لها حقائق ما ياتي من القدم
ومن يسري نحوهم غشاه نورهم عن الدليل ونجم الليل في الظلم
فضل لهم جلت بين الفخار ضحى واحجبت كل ذي فخر وذي شيم
قد زينوا كل نظم يوصفون به كما يزين كلام الله بالكلم
عليهم صلوات لا انتهاء لها كمثل قدرهم العالي وعلمهم
ان الكلام مدى الايام مع سعة الافهام لتقصر عن بعض ارومتهم
سنائي دوستدار رسول وال ويم زانكه پيوسته در نوال ويم
گر هر آنات اين عقيده ومذهب هم بدين بر بمرادم يا رب

لبعضهم
ان الوجود وان تعدد ظاهرا وحياتكم ما فيه الا انتم
انتم حقيقة كل موجود بدا ووجود هذه الكائنات توهم
في اعلى من حبكم بالوجد اتى بعذبه ربي الذي لا اعلم
نعتمو في بالعذاب وحبذا صب بانواع العذاب ينعم

لابن العربي
حبيت ودائي ال احمد قربة على رغم اهل البعد يورثني القربى
وما طلب المختار اجرا على الهدى بتبليغه الا المودة في القربى

وهذه الابيات رواها الشيخ في الكشكول من مجمع قديم
لله دركم يا ال ياسينا يا انجم الحق اعلام الهدى فينا
لا يقبل الله الا مع محبتكم اعمال عبد ولا يرضى له دينا
بكم اخفف اعباء الذنوب بكم اثقل في الحشر الموازينا
ساه ابن الحجة الاكبار ينقلبا اذ جرت حرب ايكم يوم صفينا
فقوله ال من والاه يكفينا يا ما تمسك بالاخبار مشبهه
الشمس ردت عليه بعد ما غربت من ذا يطيق لعين الشمس تغطينا

قيل اول شعر قاله الكميت بن زيد الآن قصيدة في مدح بني هاشم وخاف ان يذيعها ويبديها فلا يحسنونها فجاء الى الفرزدق فانشده طربت وما شوقا الى البيض اطرب قال فيم تطرب يا ابن اخي فقال ولا لعبا مني وذو الشيب يلعب فقال بلى فالعب فانك في اوان اللعب فقال ولم يلهني دار ولا رسم منزل ولم يتطربني بنان مخضب قال ما يطربك يا ابن اخي فقال ولا السانحات البارحات عشية امر سليم القرن ام مر اعضب فقال اجل لا تتطير فقال ولكن الى اهل الفضائل والنهى وخير بني حواء والخير يطلب فقال ومن هؤلاء ويحك فقال الى النفر البيض الذين بحبهم الى الله فيما نابني اتقرب قال ارحني ويحك من هم قال بني هاشم رهط النبي فانني بهم ولهم ارضى مرارا واغضب خفضت لهم مني جناحي مودة الى كنف عطفاه اهل ومرحب وكنت لهم من هؤلاء وهؤلاء مجنا على اني اذم واغضب وارمى وارمي بالعداوة اهلها واني لاوذى فيهم واؤنب فما لي الا ال احمد شيعة وما لي الا مشعب الحق مشعب يرون لهم حقا على الناس واجبا سفاها وحق الهاشميين اوجب

فان هي لم تصلح لحي سواهم فان ذوي القربى احق واقرب
الم ترني من حب ال محمد اروح واغدو خائفا اترقب
اناس بهم عزت قريش فاصبحت وفيهم خباء المكرمات المطنب
لهم رتب فضلوا على الناس كلهم فضائل يستعلى بها المترتب

فقال له الفرزدق يا ابن اخي اذع شعرك ثم اذع فانت والله اشعر من مضى واشعر من بقي وعن سعد الاسدي انه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وآله في منامي قال اتحفظ من شعر الكميت شيئا قلت نعم فانشدت القصيدة حتى بلغت الى قوله فما لي الا ال احمد شيعة فقال صلى الله عليه وآله لي اذا اصبحت فاقرأ عليه السلام وقل له قد غفر الله لك بهذه القصيدة

لابي فراس الحارث بن ابي العلاء سعيد بن حمدان بن حمدون الحمداني ابن عم سيف الدولة

(الحق مهتضم والدين مخترم وفيء آل رسول الله مقتسم) اني ابيت قليل النوم ارقني قلب تصارع فيه الهم والهمم
اني ابيت قليل النوم ارقني قلب تصارع فيه الهم والهمم وعزمة لا ينال الليل صاحبها الا على ظفر في طيه كرم
يصان مهري لامر لا ابوح به والدرع والرمح والصمصامة الخذم وفتية قلبهم قلب اذا ركبوا يوما ورأيهم رأي اذا عزموا
يا للرجال اما لله منتصر من الطغاة وما لله منتقم بنو علي رعايا في ديارهم والامر تملكه النسوان والخدم
فالارض الا على ملاكها سعة والمال الا على اربابه ديم لا يطغين بني العباس ملكهم بنو علي مواليهم وان زعموا
انفخرون عليهم لا ابا لكم حتى كأن رسول الله جدكم وما توازن يوما بينكم شرف ولا تساوت بكم في موطن قدم
وصيرت امرهم شورى كأنهم لا يعلمون ولاة الامر ايهم
حتى اذا اصبحت في غير صاحبها باتت تنازعها الذؤبان والرخم ثم ادعاها بنو العباس ارثهم فما لهم قدم فيها ولا قدم)
(تالله ما جهل الاقوام موضعها لكنهم ستروا وجه الذي علموا انتم له شيعة فيما ترون وفي اظفاركم من بنيه الطاهرين دم)
(كم غدرة لكم في الدين واضحة وكم دم لرسول الله عندكم ليس الرشيد كموسى في القياس ولا مأمونكم كالرضا ان انصف الحكم)
(يا جاهدا في مساويهم يكتمها غدر الرشيد بيحيى كيف ينكتم) عصابة شقيت من بعد ما سعدت ومعشر هلكوا من بعد ما سلموا
(باؤوا بقتل الرضا من بعد بيعته وابصروا بعض يوم رشدهم فعموا) يا باعة الخمر كفوا عن مفاخركم عن فتية بيعهم يوم الهياج دم
ارى المفاخر منحت في دياركم وغيركم آمر فيها ومحتكم تبدو التلاوة في ابياتهم سحرا وفي بيوتكم الاوتار والنغم
خلوا الفخار لعلامين ان سئلوا يوم السؤال وعمالين ان علموا الركن والبيت والاستار منزلهم وزمزم والصفا والحجر والحرم
لا يغضبون لغير الله ان غضبوا ولا يضيعون حق الله ان حكموا

للشيخ كاظم الازري من قصيدته المطولة

لست انسى لمنزل قدسي قد بناه التقى فاعلا جنابا ورجال اعزة في بيوت اذن الله ان يعز جنابا
سادة لا تريد الا رضا الله كما لا يريد الا رضاها خصهم بالكمال بالمعالي وباهى بهم سماها
لم يكونوا للعرش الا كنوزا خافيات سبحان من ابداها كم لهم السن عن الله تنبي هي اقلام حكمة قد براها
وهم الاعين الصحيحات تهدي كل نفس مكفوفة عيناها علماء ائمة حكماء يهتدي النجم باتباع هداها
ما ابالي ولو اهيلت على الارض السموات بعد نيل ولاها من يباريهم وفي الشمس معنى مجهد متعب لمن باراها
ورثوا من محمد سبق اولاها وحازوا ما لم تحز اخراها لم يرى الله للنبوة اجرا غير حفظ الوداد في قرباها
لست ادري اذ روعت في حسرى عاند القوم بعلها واباها يوم جاءت الى عدي وتيم ومن الوجد ما اطال بكاها
فدعت واشتكت الى الله شجوا والرواسي تهتز من شكواها فاقعد القوم في ائتم خطاب حكت المصطفى به وحكاها
ايها القوم راقبوا الله فينا نحن من روضة الجليل جناها نحن من بارئ السموات سر لو كرهنا من وجودها ما براها
بل بآثارنا ولطف رضانا سطح الارض والسماء بناها واعلموا انها اشارات عن الله فيكم فاكرموا مثواها
ان تروموا الجنان فهي من الله الينا هدية اهداها

هم اهل ميراث النبي اذا اعتزوا ... وهم خير سادات وخير حماة
اذا لم تناجي الله في صلواتنا ... باسمائهم لم يقبل الصلوات
مطاعين في الآفاق في كل مشهد ... لقد شرفوا بالامن والبركات
فان فخروا يوما اتوا بمحمد ... وجبريل والآيات والسورات
وعدوا عليا ذا المناقب والتقى ... وفاطمة الزهراء خير بنات
علي امير المؤمنين ورهطه ... كرام بنوا فوق العلا درجات
ائمة حق والدعاة الى الهدى ... وسادات اعلام واهل حماة
نبذت اليهم بالمودة صادقا ... وبلغت نفسي ما لها املها

محمد بن ابي بكر (الخفاف) في مناقب آل الرسول

يا ابا ما قد وجدنا اصلح ... خاب من انت ابوه وفتح
انما اخرجني منك الذي ... اخرج الدر من الماء الملح
انسيت العهد في خم وما ... قاله المبعوث فيه وشرح
فبك وصى احمد في يومها ... ام لمن ابواب خيبر قد فتح
ما ترى عذرك في الحشر غدا ... يا لك الويل اذا الحق اتضح
وعليك الخزي من رب السما ... كلما ناح حمام وصدح
يا بني الزهراء انتم عدتي ... وبكم في الحشر ميزاني رجح
واذا صح ولائي لكم ... لا ابالي اي كلب قد نبح

قال الشيخ ابو سعيد منصور بن الحسين رضي الدين طاب ثراه وفيها ذكر من الائمة الاثني عشر

محمد المصطفى المبعوث من مضر ... خير البرية من عرب ومن عجم
لولاهم لم تخلق الدنيا ولا برزت ... الى الوجود بما فيها من العدم
فيشفع الورى يوم الجزاء له ... هل انت لي ولم اكسب سوى اللمم
فلي بصنوك عقد غير منفصم ... ولي بسبطيك وصل غير منصرم
ولي ببضعتك الزهراء فاطمة ... الزهراء في يوم حشري خير معتصم
وحيث كان قسيم النار لي سندا ... فكيف اخشى حلول النار بي وهم
وحب سبطي رسول الله معتقدي ... وعدتي يوم جمع الناس كلهم
بذا ولي الجنة في الحشر واقية ... الكون منها عن الاهوال في حرم
باب جده الباقر الاواب صادقهم ... وكاظم والرضا ذي الجود والكرم
علي الحسن المهدي قائمهم ... بالقسط والعدل في كل منتقم
فان علينا به بانت منقبة ... بخير جند كموج البحر ملتطم
والارض قد ملئت عدلا كما ملئت ... جورا وخذ ظلمه الى الحكم
وحيث كان الدخن داعيكم ... فاين ينبغ اشتاتي ابرحكم
لا يستطيع فصيح عد مدحهم
يا آل طه بتبري من شانئكم

لدعبل بن علي بن رزين بن سليمان الخزاعي

وبان عزا صبري وهاجت صبابتي ... رسوم ديار قد عفت وعرات
مدارس آيات خلت من تلاوة ... ومنزل وحي مقفر العرصات
لآل رسول الله بالخيف من منى ... وبالبيت والتعريف والجمرات
ديار علي والحسين وجعفر ... وحمزة والسجاد ذي الثفنات
منازل وحي الله ينزل بينها ... على احمد المذكور في السورات
وسبطي رسول الله وابني وصيه ... ووارث علم الله والحسنات
منازل جبريل الامين يحلها ... من الله بالتسليم والبركات
منازل قوم يهتدى بهداهم ... فتؤمن منهم زلة العثرات
منازل لا تيم يحل بربعها ... ولا ابن صهاك هاتك الحرمات
منازل كانت للصلاة وللتقى ... وللصوم والتطهير والزكوات

و من جابر الاندلسی المالکی فی مدیح السبطین

و بالحسنین السیدین توسّلی | بجنة ما فی الحشر عنه تعزّزی | هما قرّتا عین الرسول و سیّدا | شباب الوری فی جنة الخلد

و قال هما ریحانتای احبّ من | احبهما فاصدقه تنال بحبه | هما اقتسما شبه الرسول فقد ولا | و ما ذا عسی یحصیه منهم تعدّدی

فمن صدره شبه الحسین احمد | و للحسن الاعلی و حسبک فاعدد | و للحسن الاسمی مزایا کفاه له | هو ابنی هذا سیّد و ابن سیّد

سیصلح رب العالمین به الوری | علی فرقة منهم و عظم تبدّد | و ان تطلبوا ابنا علی فمن تردد | سوای فقال [illegible] خیر مقتد

به السید الطهر الرسول فقد رقی | فقد دم بحلیه و هو مسجد | فقال لانه طال السجود فقال لا | و لکنما ابنی فخشیت ان قد [illegible]

و کان الحسین الصارم الحازم الذی | سقی [illegible] الابطال فی الحرب [illegible] | شبیه رسول الله فی البأس و الندی | و خیر شهید ذاق طعم المهنّد

لمصرعه تبکی العیون و حقها | فقد نال من حرم و عظم تودّد | فبعدا لمن [illegible] و شره | و من سار مسری ذلک المعتدی

ست [illegible] در دریای اقتدا او بود | خلف صدق اولیا او بود | منهج صدق در دلایل او | مظهر حسن در شمایل او

صد هزاران ثنا ز خدای | بر حسن باد تا بروز جزای | خلف مرتضی امام حسین | که چو او نی بود در کونین

عقل در عقد عهد و پیمانش | گشته حیران [illegible] جنبانش | اصل او در زمین [illegible] | فرع او اندر آسمان یقین

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

تکمیل قصیدة الفرزدق [illegible] من الامام [illegible] علی بن الحسین علیهما السلام [illegible]

مشهورة [illegible] ابو الفرج الاصفهانی عن الشعبی [illegible] حج الفرزدق بعد [illegible]

وکان هشام بن عبد الملک [illegible] علی بن الحسین [illegible] فقال [illegible]

[illegible]

فقال الفرزدق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بین المدینة [illegible]

[illegible]

تذييل قصيدة الفرزدق وما انشدها في الطواف حين سأل عن الامام علي بن الحسين عليهما السلام فاجاب هشام

مشهورة في الكتب ونذكر ما رواه ابو الفرج الاصفهاني عن الشعبي قال حج الفرزدق بعد ما كبر وقد اتت له سبعون سنة

وكان هشام بن عبد الملك قد حج في ذلك العام فرأى علي بن الحسين في غمار الناس في الطواف فقال من هذا

تبرق اسرة وجهه كانه مرآة صينية تتراءى فيها عذارى الحي وجوهها فقالوا هذا علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب صلوات الله عليهم

فقال الفرزدق (هذا الذي تعرف البطحاء وطأته ... والبيت يعرفه والحل والحرم
هذا ابن خير عباد الله كلهم ... هذا التقي النقي الطاهر العلم
هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله ... بجده انبياء الله قد ختموا
وليس قولك من هذا بضائره ... العرب تعرف من انكرت والعجم
اذا رأته قريش قال قائلها ... الى مكارم هذا ينتهي الكرم
يغضي حياء ويغضى من مهابته ... فما يكلم الا حين يبتسم
بكفه خيزران ريحها عبق ... من كف اروع في عرنينه شمم

وقال ابو الفرج الاصفهاني ان البيتين ليسا من قصيدة الفرزدق وانما هما لحزين في مدح عبد الله بن عبد الملك

يكاد يمسكه عرفان راحته ... ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم
الله شرفه قدما وفضله ... وعظمه جرى بذاك له في لوحه القلم
اي الخلائق ليست في رقابهم ... لاولية هذا اوله نعم
من يشكر الله يشكر اولية ذا ... فالدين من بيت هذا ناله الامم
ينمي الى ذروة الدين التي قصرت ... عنها الاكف وعن ادراكها القدم
من جده دان فضل الانبياء له ... وفضل امته دانت له الامم
مشتقة من رسول الله نبعته ... طابت مغارسه والخيم والشيم
ينشق ثوب الدجى عن نور غرته ... كالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم
من معشر حبهم دين وبغضهم ... كفر وقربهم منجى ومعتصم
(مقدم بعد ذكر الله ذكرهم ... في كل بدء ومختوم به الكلم
ان عد اهل التقى كانوا ائمتهم ... او قيل من خير اهل الارض قيل هم
لا يستطيع جواد بعد جودهم ... ولا يدانيهم قوم وان كرموا
يستدفع الشر والبلوى بحبهم ... ويسترب به الاحسان والنعم)

فغضب هشام فحبسه بين المكة والمدينة فقال

أيحبسني بين المدينة والتي ... اليها قلوب الناس يهوي منيبها
يقلب راسا لم يكن راس سيد ... وعينا له حولاء باد عيوبها

شعر

ستمش جاريمن اشت وجهار ... برگ دين برگي خزان وبهار
ثقل اصغر ستوده ثقلين ... ان حسين را على على اعلين
شيتمش بود بچه جد وپدر ... چه شود شبل شير شرزه نر
حلقش حلقم بر جهان ميكرد ... هرچه ميخواست جلوه ان ميكرد
شاه بود ودر بند غم ميداشت ... شير بود ودر چنگ غم ميداشت
آب چشمش بناودان گشتي ... ناو براب چشم بگذشتي

[illegible]

[illegible]

للقرطبي في الشناء علی الامام الخامس

یا باقر العلم لاهل التقی وخیر من لبی علی الجبل

یکی از بزرگان گوید هنگامیکه بحج میرفتم میان مدینه ومکه کودکی هشت ساله را دیدم
بر من سلام فرمود پرسیدم از کدام قومی فرمود از عرب عرض نمودم از چه عرب فرمود از قریش عرض نمودم
از کدام بطن فرمود علوی از آن پس این اشعار انشا فرمود

ونحن علی الحوض رواده نذود ونسعد وراده فما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده
فمن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا ساء میلاده ومن کان غاصبنا حقنا فیوم القیمة میعاده

از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که میگفت حضرت خاتم الانبیاء ص بمن فرمودند ای جابر زود باشد
ملحق شوی بیکی از اولاد حسین که نامش نام من باشد ومیشکافد علم را شکافتنی هرگاه او را دیدی
از من سلام برسان جابر گوید خداوند اجل را تاخیر انداخت تا شرفیاب حضور حضرت باقر علیه السلام
شدم وسلام حضرت ختمی مرتبت را رسانیدم

شهید
احمد از بهر مژده جابر را باقر علم گفت باقر را
علم را جوی سلسبیل بود سلسبیلش ز سر سبیل بود
علم او ناظر همه اشیاست ناظر و حاضر همه اشیاست

از حسین و حسن بود حسبش وز حسین و حسن بود نسبش
علم الله او است علم الله عالم از جنبش سپید وسیاه

از حسن و حسین بد حسبش
جابر را

فی مدایح الامام السادس

للسید الحمیری لما رجع عن مذهب الکیسانیة الی مذهب الجعفریة
تجعفرت باسم الله والله اکبر وایقنت ان الله یعفو ویغفر

وللسید الحمیری ایضا
ایا راکبا نحو المدینة جسرة عذافرة تهوی بها کل سبسب
اذا ما هداک الله لاقیت جعفرا فقل یا امین الله وابن المهذب

شهید
جعفر صادقش بود خطاب تا ش دانی ز جعفر کذاب
ورنه صدیق وصادقند همه صدق را نطق وناطقند همه
(طیب طه وسر یس اوست حارس شرع وفارس دین اوست)
دین از او بست دیده شب یافت شرع از او هم شرائع دگر یافت
(شاه دین او وشیر شرع هم اوست شرع را جمله اصل وفرع هم اوست)
چون بشرع نبی لحن بپیوست لحن مصطفی بکیوان بست
(گر بدینت دل غضنفری است دین حضرت ز زر جعفری است)

ابو هریره عجبا خیر از ابو هریره کذاب است واو در بار حضرت صادق ع گفته هنگام دفن جنه مبارک در بقیع
اقول وقد راحوا به یحملونه علی کاهل من حامله وعاتق
اتدرون ماذا تحملون الی الثری ثبیرا ثوی من راس علیاء شاهق
غداة حثی الحاثون فوق ضریحه ترابا واولی کان فوق المفارق

[illegible]

[illegible]

یا باقر العلم لاهل التقی [illegible]

[illegible]

لعبد الباقی افندی فی مدح الامام المکروب المسجون فی حبس هرون سیدنا و مولانا موسی بن جعفر علیهما السلام وفیها مدح الامام التاسع سیدنا و مولانا الجواد المتقی محمد علیه و علی آبائه افضل الصلوات خمس اهدی السلطان المجید خان سلطان الروم مجابا بالفرجها ارتقتها الاکحل

وافتک یا موسی بن جعفر تحفة   منها یلوح لی الطراز الاقول   رقمت علی العنوان من دیباجها   دیباجة الشرف الذی

لم جاورت قبرا لجدک فالتقت   مجدا له الخط الشماک الاعول   وتقدمت اذ حلقت جدتا ثوی   فی لحده المدثر المزمل

فاشتاق عنبر العرش لو بحلها   یوما مع تلک الحظیرة یسبل   نشرت فقاح من النبوة نشرها   ما المسک یا نفحاته ما المندل

اعطیت ما لم یحظ یعقوب به   اذ جاء تبشیره القمیص الشمال   طوبی لکم من وارثین فقد غدت   آثار جدکم الیکم تنقل

شملکم معه العبا بحیوته   و مماته استاره لکم تشمل   هذا رواق مدینة العلم التی له   من بابها قد ضل من لا یدخل

هذا کتاب من غدا بیمینه   لعلی الذی به حویقة او یدل   هذا الزبور و ذلک التوریة والانجیل   بل هذا القرآن المنزل

هذا هو التابوت فیه سکینة   وافی علی ایدی الملائک یحمل   هذا الغشاء به تغشت سدرة   للمنتهی و غدا علیها یسدل

هذا هو الستر الذی کشف الغطا   عن اعین بالغیر کانت تکحل   هذا الازار یحط عن زواره   وزر الرضوی نبوء و یذبل

لما به ساروا اعلام لهم   خفقت باثواب الجلالة ترفل   باه الاله بهم ملائکة السماء   فبدت علی الزوار منهم تنزل

من تحت احمض اثر یکم لها   من انجح نشرت وطیها الاجل

وتقدموا بحظیرة القدس التی   رجل بن عمران بها لا ینعل   شاموا السنا من قبتیک دعنده   وجدوا منارهم کما شبت و تشعل

فیها فواشل الفراش واحدقوا   فغشیهم النور القدیم الاول   قد سبحوا الله اذ کت و کبروا   اذ شره واشک الفرج و هللوا

جاؤکم فنوا ثار رحمة ربهم   قد توجوا فیها الزوایر و کللوا   فاقبل هدیة امة الهادی التی   منک الاغاثة فی الشدائد تسئل

بضجیع حضرتک الجواد محمد   و حفیدها و هو الامام الافضل   یا کعبة الاسلام حول ضریحکم   نسعی و نحفد بل نطوف و نرمل

و حبیکم من کتم شوقه   بماته فی قبره لا یسئل   صلی الاله علیکم ما رنحت   ریح الصبا غصنا و غرد بلبل

بهر
زر کهنه نامه در کف ناظم   برکت نام موسی کاظم   (راندم موسی از دل خون   زین نظم در مدح موسی از زاری)

آفتاب از کسوف نهر مشید   ماه از صعب تمهل نشناسد   (نز خجالش بداش بود و در آب   هیچ و بجنش طلب غرد و طرب

او نبد زنده تن و کتخوان   نور تنها از او نشت زنده جان)

شیعتش جنت شفقت و گزند   لیک او ما گز نه ثبت زنبد   (تنش چون کاه زرد و زار و تباه   حمل صد کوه در اشتی از نگاه)

ابو نواس در مدح حضرت امام آل رضا علیه صلوات الله گوید

مطهرون نقیات جیوبهم   تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا   من لم یکن علویا حین تنسبه

فالله من قیم الدهر مفتخر   الله لما بری خلقا فاتقنه   صفاکم و اصطفاکم ایها البشر

فانتم الملاء الاعلی و عندکم   علم الکتاب و ما جاءت به السور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لابی نواس فی مدح الامام الثامن علیه السلام

(قیل لی انت افضل الناس طرا فی المعانی وفی الکلام البدیه فلم ذا ترکت مدح ابن موسی والخصال التی تجمعن فیه)

(قلت کیف استطیع مدح امام کان جبرئیل خادما لابیه) قصرت السن المدائح عنه وعن العریض [القریض] لا یجوبه

کلاسی

من کیستم که عزم ثناگستری کنم در حضرتی که مدح کند کردگارش

(قاآنی امام ثامن ضامن حریمش چون حرم آمن زمین از حزم او ساکن سپهر از عزم او پویا

(نظام عالم اکبر قوام شرع پیغمبر فروغ دیده حیدر سرور سینه زهرا)

(ز قدرش عرش مقداری ز صنعش خاک آثاری بباغ شوکتش خاری ریاض جنت الماوی

این رباعی برای ... انشا نمودم

این بنده سال ۱۳۲۰ قمری که با تشام قبه رضویه مشرف شدم هنگامیکه چشمم به ... تو بقیه ... خاک طوس منور شد این رباعی ...

(من عرش بقبه رضا می بینم فردوس برین در این فضا می بینم تا خاک طوس باب چشم ... ازادی آنش طلی می بینم)

و خدا امید اندیشیده بودم که باین وزن دیگری هم رباعی گفته بوده بعد بمن گفتند که مرحوم حاج میرزا ... همین رباعی را گفته

در طوس حریم کبریا می بینم بی پرده تجلی خدا می بینم در بارگه جلال پور موسی موسیهای کلیم با عصا می بینم

[stamp]

سید صالح قزوینی گوید در شأن حضرت جواد علیه السلام

ومن عجب استدعى الجواد ومدائحى [illegible]

وكم نكث بالابن المسمى بابن معمر

اسرّ الجفا واستبد بادى بكفه

وقد عن لما اجابه فى الحج قرآن

واردى القصد يحيى بن اكثم خفية

فاحجمت يحيى فى الجواب مبينا

وانت احببت الناس مسألة

وفاطمى العباس تشيم حسبهم

وكم ارهجوا امراً فكادوا لكم

وصاهرك المأمون لما بدت له

ويوم مد صاهر به ذنب

(ونص الرضا ان الجواد خليفتى)

(هو ابن ثلث كل الناس هاديا)

(سلوه بحبكم والنظر واختم كتبه)

عليكم امر الله نقضى وحكم

كما كان فى الطفل المسيح بكم

[illegible]

[illegible]

الكه از عدل دين امر [illegible]

قتلش چون بپاى [illegible]

خصم از پاى خود [illegible]

(ابرار پاک [illegible])

[illegible]

[illegible]

فی مدیح ابی جعفر محمد بن علی الرضا الملقب بالتقی والجواد علیه السلام

اشجع بن عمرو السلمی گفته

اذا ما بلغت الصادقین بنی الرضا … فحسبک من هاد یشیر الی هاد
مقاویل ان قالوا بهالیل ان دعوا … وفاة بمیعاد کفاة لمرتاد
اذا اوعدوا اعفوا وان وعدوا وفوا … فهم اهل فضل عند وعد وایعاد
کرام اذا ما انفقوا المال انفدوا … ولیس لعلم انفقوه من انفاد
ینابیع علم الله اطواد دینه … فهل من نفاد ان علمت لاطواد
عباد لمولاهم موالی عباده … شهود علیهم یوم حشر واشهاد
هم حجج الله اثنی عشرة متی … عددت فثانی عشرهم خلف الهادی

میرزا ابراهیم ساغر از معاصرین بوده با شان امام تقی عرض داشته

ای آنکه با یوان جلال و جبروت … فرش از در رفعت همه از عرش برین است
افلاک تو را چاکر و هر کس که در آن است … آفاق تو را خادم و هر کس که در این است
از عزم تو صارف که همین باد جهان است … از حزم تو واقف که همین خاک جنین است
بر کوه اگر امرت چون چرخ سریع است … بر چرخ اگر نهیت چون کوه متین است
عدل تو اگر چه پدید است آفاق … آهو بره را دایه شیر عرین است
جستم ز فلک رای ترا کرد اشارت … بر جانب خورشید که این طرفه معین است
در مطبخ جود تو بود چرخ تنوری … وین قرص مه و مهر دو سه قرص جبین است
آنجا حجب درگاهت گردون رفیع است … آنجا دم بنگاهت جبرئیل امین است
ای آنکه بجز پاک خدا غیر تو پاک است … هر کس بجهان است بجز تو رهین است

سید صالح قزوینی گوید بثنای حضرت جواد علیه السلام

ومن یثرب استدعی الجواد ومذ اتی … له عیلة بین البرایا معظم
وکم لک یا ابن المصطفی بان معجز … به کل انف من اعادیک مرغم
اسر امتحانا صید باز بکفه … فاخبرته عما یسر ویکتم
واذعن لما اجتاز فی النبع قبل ان … تشاهده فانصاع وهو مسلم
وارشی العدی یحیی بن اکثم خفیة … وظنوا بما یاتی به الرجس یفحم
فاحجلت یحیی فی الجواب مبکتا … عن الصید یودیه امرء وهو محرم
وانت اجبت السائلین مسائلا … ثلثین الفا عالم لا تعلم
وغاظ بنی العباس تعظیم جمعهم … لشانک اجلالا وانت المعظم
وکم ابرموا امرا فکادوا وکدتهم … بنقضک ما کادوک فیه وابرموا
وصاهرک المامون لما بدت له … معاجزک اللاتی لها الناس سلموا
ویزعم مذ صاهرته ذدت رفعة … وما الامر الا عکس ما هو یزعم
(ونص الرضا ان الجواد خلیفتی … علیکم بامر الله یقضی ویحکم)
(هو ابن ثلث کلم الناس هادیا … کما کان فی المهد المسیح یکلم)
(سلوه یجبکم وانظروا ختم کتفه … ففی کتفه ختم الامامة یختم)

باز میرزا ابراهیم ساغر رحمه الله گوید

(ای شاه از نهم پور امام هشتم … که گدای در او صاحب تاج و کمر است)
(آنکه همواره ملک را بفلک از پی فخر … خاک درگاهش آب رخ و کحل بصر است)
آنکه از عدل وی آهو بره اندر هامون … با سر شاخ پی طعنه برآرد شیر نر است
قلمش چون جهان هر چه نگارد دلجو … تخلص چون زبان هر چه سراید شکر است
خصم از پای خود اید بکمند اری … ده چه خوش گفت کسی کاف پروانه پر است
(ابر را با کف راد تو چه نسبت که بهی … ریزش این زر و ریزش آن از مطر است)
بهر مدح تو چه شبها که نخفتم تا روز
کم ستر و ز ندی هم ناله مرغ سحر است

خاور در ثنای حضرت جواد ع

شهی که از اثر ابر فیض او دشت و بهر — صدف پر از دُر و گلشن پر از گل و شمشاد

شهنشهی که نگشت ممکنی موجود — وجود او نشدی چونکه علت ایجاد

محمد بن علی آنکه از نبی و ولی — بزرگ بود وجود لقب یافت او تقی و جواد

بهای بخشش اگر بهشت بنویسد — ز دیده حور چکاند بنوک خامه سواد

زهی وجود تو زینت بعالم امکان — خهی جلوس تو زیور مسند ایجاد

صبا ز گلشن خلقت اگر وزد بقبور — شمیم خلد بیابد از آن نسیم اجداد

شمیم خلق تو به از نسیم گلشن خلد — ندان بهشت که نادیده داد جان شداد

که بوی خوی تو برده جان دهد در خلد — مفارقت نکند گر نفوس از اجساد

سموم قهر تو نگذارد ار بباغ رسد — بجز رماد که آن نیز میرود برباد

اگر بحار مداد و فلک شود اوراق — ملک بگیرد گر اوراد رقم کند اعداد

ز صد یکی نتواند نوشت وصف ترا

ز صد مکارم اخلاق تو نوشت نه که زیاد

امام عاشر

در ثنای حضرت هادی علیه السلام

سید صالح قزوینی رحمه الله گفته

وقد شق الهادی علی ظلم جعفر — بمعتمد فی ظلمه والجرائم
اتاحت له تلک البلاد متوکل — ومعتمد فی الجور غاش وظالم
وما کف کف الظلم عنه بیثرب — ومدت له شانیه کف المسالم
واشخص دعا من مدینة جده — الی الوحش اشخاص الهادی المخاصم
وانزل فی خان الصعالیک حطة — لشانئ مقدار منه ساء الله عاثم
وعاش بسامراء عشرین حجة — یجرع من اعدائه سم الاراقم
یزیدهم فی کل یوم معاجزا — فتزداد اعداؤه له بالمخاصم
مناقب امثال المصائب عدها — محال وان یجهد جمیع العوالم
اری صالحا ولدان عدن وحورها — واسمعه فی الدوح سجع الحمائم
ولا فی کمالات من القوم اهله — جفاء وعدوا وانتهاک محارم
بنفسی مقیما فی اعادیه مکرها — علی الضیم فی سوق من الظلم قائم
بنفسی مسجونا غریبا مشاهدا — ضریحا له شقته ایدی الغواشم
بنفسی مسموما قضی وهو نازح — عن الاهل والاوطان جم المعاظم
بنفسی من عم البریة طوله — فقصر عن مدحه کل ناظم
فهل علم الهادی الی الدین والهدی — بما لقی الهادی ابنه من مظالم
وهل علم المولی علی قضی ابنه — علی سم بعد هتک المحارم
وهل علمت بنت النبی محمد — رمتها الاعادی فی ابنها بالقواصم
سقی ارض سامراء منهمر الحیا — وحیا مغانیها صوب الغمائم

میرزا ابراهیم ساغر گوید در ثنای حضرت هادی علیه السلام

گفتم بکه بیش عرضه دهم حالت نهان — گفتا بشهی کو شهان جمله همین است
شاه دو جهان پاک امام ره هادی که — بر صدر نهم گردون سیر است و مکین است
آن راد خداوند که در حجره جاهش — ناهید فلک خادمه پیش نشین است
آن دهر خدیوی که بدرگاه جلالش — خورشید فلک چاکر خدام کمین است
آنکس که همین شخصش پیرایه ملک است — و آنکس که همین رایش آرایش دین است
بوی نفسش طعنه زن مشک عجیم است — خاک قدمش طعنه زن یاسمین است
نهیش بسکون اندر بر کوه ضمان است — امرش بشتاب اندر بر چرخ ضمین است
یک شکنه درگاهش این خاک وضیع است — یک غرفه بنگاهش این حصن حصین است
با امرش اگر غبرا رافع چو سپهر است — با نهیش اگر گردون واقع چو زمین است
آنجا که ورا هشتگن خور جبهه گذار است — وانجا که ورا مکمن سر خاک نشین است

شاگرد ابن مثنی بوده در ستوده ائمه ... و منتخب ... گفته

ابو الغوث اسلم بن مهوز المنبجي

اذا ما المت الصادقين بني الرضا فحسبك من هاد يشير الى هاد
مقاويل ان قالوا بهاليل ان دعوا وفاة بميعاد كفاة بمرتاد
اذا اوعدوا اعفوا وان وعدوا وفوا فهم اهل فضل عند وعد وايعاد
كرام اذا ما انفقوا المال انفدوا وليس لعلم انفقوه من انفاد
ينابيع علم الله اطواد دينه فهل من نفاد ان علمت لاطواد
نجوم متى نجم خبا مثله بدا فصلى على الخابي المهيمن والبادي
عباد لمولاهم موالي عباده شهود عليهم يوم حشر واشهاد
هم حجج الله اثنتا عشرة متى عددت فثاني عشرهم خلف الهادي
بميلاده الانباء جاءت شهيرة فاعظم مولود واكرم بميلاد

شهید

حسن عسکری ودیعت اوست شحنه سنت و شریعت اوست
حسن عسکری کنم چون یاد شکر عسکری رود بر باد
یاد با شکر او شکر نکنم شکر شکر او چرا نکنم
دین و دنیش از خدا و رسول اصل و پیوندش از علی و بتول
جنت اندیشه محبت اوست دوزخ اندیشه های بیعت اوست
الحکم بر شاخ حب او زد دست آشیانه بشاخ طوبی بست

[illegible]

[illegible]

فی انشاء علی صاحب العصر
والزمان عجل الله تعالی فرجه

(سنه ۵ ای یافته حیات در جلوه نخستین منشور حسن و تمکین از خلعت خدائی روح القدس نداده در خوبی دلگشائی با خاک کف پایت بگذار و آشنائی)
ما زان فقط رسیدیم در عشق تو ولیکن در حجره غریبان تو خود درون نیائی گیرم که بار ندهی ما را درون پرده کم زان مکن که بیرون روی بما نمائی

للشیخ بهاء الدین محمد العاملی فی مناقب امام العصر

اضرع للبلوی واخضع للعدی واغضی علی القذی وارضی بما یرضی به کل مخوار وافرح من دهری بلذة ساعة واقنع من عیشی بقرص واطمار
اذا لا وری زندی ولا عز جانبی ولا بزغت فی قمة المجد اقماری ولا بل کفی بالسماح ولا سرت بطیب احادیثی الرکبان واخباری
ولا انتشرت فی الخافقین فضائلی ولا کان فی المهدی رائق اشعاری خلیفة رب العالمین وظله علی ساکن الغبراء من کل دیار
هو العروة الوثقی الذی من بذیله تمسک لا یخشی عظائم اوزار امام هدی لاذ الزمان بظله والقی الیه الدهر مقود خوار
ومقتدر لو کلف الصم نطقها باجذارها فاهت الیه باجذار علوم الوری فی جنب ابحر علمه کغرفة کف او کغمسة منقار
امام الوری طود النهی منبع الهدی وصاحب سر الله فی هذه الدار به العالم السفلی یسمو ویعتلی علی العالم العلوی من دون انکار
ومنه العقول العشر تبغی کمالها ولیس علیها فی التعلم من عار همام لو السبع الطباق تطابقت علی نقض ما یقضیه من حکمه الجاری
لنکس من ابراجها کل شامخ وسکن من افلاکها کل دوار ولانتثرت منه الثوابت خیفة وعاف السری فی سورها کل سیار
(ایا حجة الله الذی لیس جاریا بغیر الذی یرضاه سابق اقدار ویا من مقالید الزمان بکفه وناهیک من مجد به خصه الباری)
(اغث حوزة الایمان واعمر ربوعه فلم یبق منها غیر دارس آثار وانقذ کتاب الله من ید عصبة عصوا وتمادوا فی عتو واضرار)
یحیدون عن آیاته لروایة رواها ابو شعیون عن کعب الاحبار وفی الدین قد قاسوا وخاضوا وخبطوا بآرائهم تخبیط عشواء معشار
(وخلص عباد الله من کل غاشم وطهر بلاد الله من کل کفار) وعجل فداک العالمون باسرهم وبادر علی اسم الله من غیر انظار
تجد من جنود الله خیر کتائب واکرم اعوان واشرف انصار

(سنه ۶ تو بر زمین آن مهتری کز آسمانها برتری ای تو ماه و مشتری قائم راه حق قسم)
(کونین را افسر توئی بر مهتران مهتر توئی بابا و بن شهبر توئی نوشت هم زنام)

۱۳۱۳

از برای آنکه ماه و آفتاب چاکرند   زان طواف او شب و روز گرد زمین
نقش نعل مرکب تو قبله روحانیان   خاک پای رهروان تو توتیای حور عین

للفاضل میرزا احمد التبریزی

امام الهدی بحر الندی من به تقتدی   سبح ظفر من به اسمائه   هو الشمس فی الاشراق لولا افولها   هو البدر فی الانوار لولا انقسامه
هو العروة الوثقی و منهج التقی   لقد فاز خائض من به اعتصامه   هو الآیة الکبری و مفخر الوری   امام الانام فی الوری و همامه
هو الخلف المهدی من آل احمد   عنان الهدی فی کفه و زمامه   هو المنجی العلی و ولاته   لنرتجی بحر لکن اوام التزامه
و کعبة آمال الوری و حریمه   حلیم لحلم الذنب یرجی سلامه   و ملتمس الاملاک موطئ نعله   علی کل حین الحور یزار رغامه
سیلاه [illegible] بعد ما لا   بسیط البسیط حلمه و انتقامه   فلولاه ساخ الارض بالناس والثری   تزلزل [illegible] اوجه و دوامه
و لولاه لم یخضر [illegible] من ام الغیض من المزن قطر جوده و دوامه   و لولاه دین الحق زال و ما بدا   علی کل دین عزه و مقامه
فدینک قد خال الهدی و اعتقه الهدی   و رکن الهدی و العدل بان انثلامه   و قد غیروا دین النبی بجهلهم   فحرم حل الشرع حل حرامه
کرام الوری فی الدهر صاروا اذلة   و سار علی الاشراف فینا لئامه

للشیخ رجب البرسی

فلیس لدین من حام و منتصر   الا الامام الفتی الکاشف الظلم   القائم الخلف المهدی سیدنا   الطاهر العلم ابن الطاهر العلم
بدر الغیاهب بل بحر المواهب من   صور الکتاب حامی الحل و الحرم   یا ابن النبی و یا ابن الطهر حیدره   یا ابن البتول و یا ابن الحل و الحرم
انت الحجة و معناه و صورته   و نقطة الحکم لا بل خط الحکم   متی نراک فلا ظلم و لا ظلم   و الدین فی رغد و الکفر فی عدم
اقبل فسبل الهدی و الدین قد طمست   و شملها نصب و الحق فی عدم

لشرف الدين جعفر بن محمد بن الحسين العبدي

وتضلع بالفضل زرت قميصه   على كنز آثار وعيبة أسرار

سمي النبي المصطفى وأخيه   علي الدين في إيرادكم وصدار

به قام عبد الملك وانتصبت   دعائم قد كانت على جرف هار   ومنتظرا أخراته دونه   تشق سوى أبرار حق وأطهار

له عزمة تمضي القضاء وهمة   تؤلف بين الشاة والأسد الضاري   أبا القاسم انهض وانتصف عصابة   فقتلى وطرا من خصمها كل كفار

أبح حرم الجور المنيع جنابه   بجر خميس يملأ الأرض جرار

الهم وحتى تم المنى وانتظارنا   سحائب قد انقض من دون أمطار

قال ابن جابر الاندلسي المالكي في مديح عم النبي حمزة الشهيد سيد الشهداء في أحُد

ومن مثل ليث الله حمزة ذي الندى مبيد العدى حامي الغريب المطرد فكم حز اعناق العداة بسيفه وذب عن المختار كل مشدد

فقال رسول الله هذا امرة ولي اسد جبار لدى كل مشهد وفي أحُد نال الشهادة بعدما اذاق شبا حد الردى شر مورد

ففاز واضحى سيد الشهداء في ملائكة الرحمن يمشي ويغتدي وصلى رسول الله سبعين مرة عليه الى ثنتين حين التعدد

اذا ولد المولود من آل هاشم   فقد زيد في اصل المكارم وحل

١٣٠٧

٥٠١

P1.